

بیا نقره و فیکه با ساحل فرود آمدند . آیرتون خود را رها کرده . وجود خود را ناپیه  
چرب کرد چرا که یک چند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

با نقره و فیکه در اول امر زور قهقه کوچکی که داشتند از هر مرسی آورده با نقره و  
و آیرتون در آن بنشینند . آیرتون یک پوستی رشانه خود را انداخته و وداع آخری خود  
را با فیکه اجرا کرده زور قهقه خود را بسوی جزیره سلامت بر اندند . گلوگاه را به آسانی  
گذر کرده با ساحل جزیره سلامت رسیدند . در این مخصوص بسیار احتیاط کردند زیرا  
میترسیدند که مبادا کسی از هر نان در جزیره برآمده باشد . اما بعد از جستجو دانستند  
که در جزیره کک کسی نیست . زور قهقه خود را درها بجا بسته کرده . با ساحل دیگر جزیره  
روانه شدند . آیرتون از اینجا بالا تردد خود را بدینجا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکشد  
سر راست بسوی کشتی به شاوری آغاز نهاد .

با نقره و فیکه گوشه خنجریده به بازگشت آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال  
جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برآورد شاوری میکشد تنها سرش از آب بیرون  
میداشد ، و چشم خود را بر روشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون به از تهلکه دندانهای  
تیرسگم اهیهای بسیاری که درین آهست پروا دارد ، و به از مهالک مد هسه که در کشتی  
بروایش شود خوف و هراس میآرد بلکه تنها وظیفه خود را که در عهده گرفته می اندیشد  
و بواسطه جریانی که در تمام وجود است سرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از چساعت آیرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش  
کشتی واصل شد . و زنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود  
بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد و یک قدری تنفس کرده ، و گوش بطرف کشتی  
داده بزنجیر مد کور بینی کشتی بالا برآمد . در اینجا عمده کشتی کالاهای شسته کی خود  
را بر ریسماها آویخته بودند . آیرتون بچابکی تمام یک ستون را از سر طناب برداشته بنای  
خود در کشید ، و زنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا بر آورده دیگر  
جود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود و یکمندی بهمین وضعیت مانده



سپاسگرش از آب پرون میباشد.



بهینت کشتی و سخنان کشتی با نان هوش و گوش بداد .  
عنوان کشتی هنوز بحواب نرفته بودند ، کسانی با هم سخن می گفتند ، بعضی بیت می  
خواندند ، مزاح ها ، و خنده ها میکردند آرتون سخنانیکه میشنید اینست .  
— کشتی ما بحقیقت که خوب مالست .  
— بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده با اسمای آن . عطا بقست . ( سپیدی در  
زبان انگلیزی بمعنی کارکن است ) .  
— زنده باد کپتان ما !

— زنده باد [ بوب هاروی ] ( نام کپتانست ) .  
آرتون از شنیدن این نام آنقدر یک تأثیری بر وجود و اعصاب او پیدا شد که نزدیک  
بود بی اختیار یک فریادی اردهنش برآید . چرا که بوب هاروی در وقتیکه آرتون به  
شقاوت مشغول بود یکی از عو نه او بود که از کشتیبانان بسیار دلاور و ماهری میشد .  
عنوان کشتی از یکطرف باده کشی ، و از یکطرف با و از بلند سخن میردند که آرتون از  
سخنان ایشان این معلومتر حاصل نمود .  
اولاً این یک را دانست که نام این کشتی سپیدی و نام کپتان او بوب هاروی میباشد . و  
اینهم از کلمات کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی و عو نه او از شه و پیشه کان  
و جایستکاران انگلیزی سرکب شده اند که از بندبخانه « نور فوایق » فرار کرده اند .  
بشنوید که بندبخانه ( نور فوایق ) کجاست و چسانست ؟

در جهت شرقی قطعه اوسترالیا در ۲۹ درجه و ۲ دقیقه عرض جنوبی . و در ۱۶۵  
درجه و ۲ دقیقه طول شرقی یک جزیره کوچکی موجود است که — از سطح آن  
شش فرسخ می آید . در وسط اینجزیره « پیت » نام یک کوهی موجود است که بلندی  
آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم می آید . اینستکه نام اینجزیره نور فوایق میباشد حکومت  
انگلیس آن جایستکاران و شقاوت پیشه گانرا که قابل تادیب و تریبه نباشند ، و بقید عمری  
محکوم باشند در اینجزیره میفرستد . « به اصطلاح هندیان اینجزیره کاه پنی میگویند » .

درینجزیره بقدر پنجصد نفر جانی و شقی موجود است که اینها در زیر نگهبانی و دیده بانی صد نفر عسکر و صد و پنجاه نفر پاسبان محافظه میشوند. قانون این بندینگاه بسیار شدید است. قباحات بسیار جزئی و موجب جزا و بازخواست بسیار گاهی میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکهلی محافظه میشوند ولی باوجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان ازینجزیره بفرار کردن کامیاب میشوند. و گاه گاهی که اینگونه فرارها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یك کرده و بريك کشتی که نزدیک جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط و غصب میکنند.

اینست که بوب هاروی و عوئه او نیز بدینسان حرکت کرده سپیدی نام کشتی تجارانی را که از اسلحه و آلات حربیه و دیگر اسباب بار شده و برای آب گرفتن در جزیره نور قولق استاده شده بود بدست آورده و صاحبان کشتی را اهلاک ساخته برهنی دریا برآمده اند. و اینکسال باینطرفست که در بحر محیط به اجرای شقاوت و رهنی مشغول میباشند. آیرتون نیز همین میخواست که بکند. کشتی دونقان را میخواست که بدست آورده برهنی دریا برآید. و هم بوب هاروی آیرتون را، و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد.

اینست که آیرتون این معلومات را از مکالمه چند نفر عمه که در نزدیک بینی کشتی جمع آمده و باده نوشی میکردند بخود معلوم کرده و هم اینرادا نیست که کشتی سپیدی محض به تصادف و اتکلی بجزیره لینگولن آمده است. و چنانچه مهندس گمان برده بود کتان بوب هاروی از دیدن اینجزیره خیلی ممنون و مسرور گشته اینجار برای کدام کردن اشیای مسروقه و پنهان ساختن کشتی خود را در وقت لزوم مناسب و منتحب یافته است.

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلاک افتاد، زیرا این اشیای خبیث بفرار استیلا کردن جزیره افتاده اند، لهذا اول کارشان که بجزیره برآیند قتل کردن مهاجران و بدست آوردن غنائم آنها و زاست. البته که همچنین خواهد بود چرا که برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر و خوبتر از ضرائم آنها و زکاست و تا آنها

چران را بقتل نرسانند غیر اینتهاوزر اچسان بدست خواهند آورد ؟ و بسبب نبودن نام اینجزیره در نقشه ها بهتر ازین اختفا گاه برای یوب ها روی کجا خواهد بود ؟  
دل آبرتون را ازین اندیشه های مد هسه خیلی غم و الم استیلا نمود . و یا خود تامل کرد که آیا بچه گونه چاره و به چسان علاج شروع حضرت این بالای تا کجا نیز از جزیره و مهاجران دفع خواهد توانست ؟ آیا قوت و طاقت مهاجران با قوت کشتی ندیدن وقت و توانایی خواهد کرد ؟ دانستن اینستله هم موقوف بر معلوم کردن عدد عماله و قوت تخزیه آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آبرتون معلوم کردن و دانستن اینستله را وظیفه خود می شمارد .

بعد از یکساعتی که درها بجا پنهان ماند دید که اکثر عماله ها بخود شده بخواب افتند . چراغها نیز اکثر خاموش شده . آبرتون دانست که بسبب تاریکی شب در کشتی گردش کرده خواهد توانست . لهذا از جاییکه پنهان بود خود را بالا برد و بر سطح بنی کشتی پیا پی ساده شده اطراف و جوانب خود را نظر انداخت و بر سطح گردش افتد . دید که در کشتی سیدی چهار عدد توپهای بسیاره گولی موجود است . آبرتون توپها را معاینه کرده دید که از جنس دنباله پروخیلی مد هس آلات تخزیه میباشد . بر سطح کشتی با نظرف و آن نظرف بقدرده پانزده نفر عماله افتاده دیده . ایشانند اما معلوم نیست که در کمره ها ، و طبقه زیرین کشتی نیز بسیار آدمه خواهد بود زیرا آبرتون از کلامهای عماله کشتی فهمیده بود که بقدر پنجاه نفر آدم در کشتی موجود است .

آبرتون دید که کار بسیار خراب است . آياشش نفر با پنجاه نفر چسان مقابله خواهد توانست ؟ آیا آن تفنگها نیک بدست دارند این توپهای مد هس را چسان . و جواب خواهند داد ؟

آبرتون وظیفه کشفیات خود را بجا آورده میخواست که برگشته بر قفسی خود معلوما ترا که حاصل کرده بیان کند تا آنکه موسیو میروس قوت و عدد دشمن را دانسته از انقرار حرکت کند . اما درینحال بیادش آمد که با مهندس گفته بود که درین مجبوریم

که از وظیفه خود افز و تکرارها کنم » لهدانك فكر بسیار دلاورانه بخاطرش خطوط نمود که آنها خود را فدا کردن و جزیره را با آنها جبران دهانید نیست ؛ این مسئله را نیز آیرتون تفکرم نمود « که سبب یگانگی آمدن این کشتی بصورت رهنمی به پیشگاه جزیره لیسقولین منم . چرا که فکر این رهنمی دریائی را بد ماغ بوب هاروی من انداخته بودم ، و هر شقاوتی که او آموخته معلم اول او من بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخر الامر رئیس اشقیای بحری شده تا بدینجا رسیده است » آیرتون را ازین تفکر خیلی دهشت ، و شرمساری دستداد و وجدانش بر او حکم کرد که میباید این کشتی را بعه کشتی نشینانش برهوانماید ، و خود را نیز با آن یکجا محو و نابدید گرداند . آیرتون در اجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید . و اینهم به او معلوم بود که درینگونه کشتیهای رهن بازوت بسیاری وجود میباشد ، و مخزن بازوت هم درینقسم کشتیها همیشه در طرف دنیال کشتی میباشد . لهدا خود را با آن مخزن رسانیدن و یک شروری در آن انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست .

آیرتون بکمال احتیاط ، و تمام دلاوری از سطح کشتی به طبقه پایانی از راه زین فرود آمد . درین طبقه که یک دالان بزرگ طولانی بود عملة کشتی بخودانه و ستانه افتاده و بخواب رفته بودند .

در زیر ستون کشتی یک فانوسی آویزان بود و به ستون مذکور از اجناس مختلف اسلحه مربوط میباشد . آیرتون از میان اسلحه یک طپانچه شش میل بر آورد طپانچه را . نیه نمود . دید که از جنس بسیار اعلا و هر شش میلش پر است . دانست که با آنش دادن یک کارطوس آنرا در مخزن بازوت کشتی را برهوا خواهد برانید .

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخر دالان مذکور که مخزن بازوت در آنجا بود پیش رفت . هر چه که پیش میبرد فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تا پای آیرتون به یکی از خوابیده ها بر نخورد . و هر بار که پایش بکسی بر میخورد هزاران نفس میشنید . آیرتون به احتیاط و تأنی برفتن دوام ورزیده تا به پیش دروازه مخزن

بازوت واصل گردید .

دروازه را بسته یافت . اگر چه شکستن قفل بی آنکه صدای دردمشکل معلوم میشد ولی دستهای قویتر آن آیرتون دروازه را حلك کرده باز نمود که درین اثنا یک دست قویتر کی بر شانه او خورده . آیرتون روی خود را گردانیده در بین تاریکی يك آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دید که دست بر شانه او گذاشت و میگوید که :

— در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستهای که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد . آیرتون بشدت خود را واپس انداخت . آیرتون شخص مذکور را شناخت که بوب ها روی میباشد ولی بوب ها روی آیرتون را بجا نیامورد بوب ها روی از پاستون آیرتون گرفته باز پرسید که :

— تو کیستی ؟ و در اینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام يك شتی بر سینه بوب ها روی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب ها روی فریاد بر آورده گفت :

— بدوید ! بگیرد که دزد است !

ازینصدا چند نفر رهن بر خاسته بر آیرتون هجوم کردند . و خواستند که او را بر زمین اندازند . ولی آیرتون پر قوت دلاور ما خود را از هجوم ایشان رهانیده بر زینه خود را برستید ، و باطنیچه که بدست داشت بر اشقیائی که در پی او افتاده بودند دو گونه انداخت و دو نفر از اشقیاء را با خاك هلاك غلطانید ، و خود آیرتون نیز از سرشانه خویش باقی که يك شتی بر و حواله نمود يك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرائنشدن تصورش خیلی اندوهگین گردید . زیرا بوب ها روی دروازه مخزن بازوت را بسته کرده بود . و بسبب صدای تشنگی و قی و قیل و قیام کشتی نشینان بر پا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیر ازینکه گریخته خود را بر قوی خود برساند و بوجود خود قوت و عدد آنها را بیفزاید دیگر وظیفه نماند . اما بهینجه که بگریختن



کامیاب میشود یانی ! اگر چه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی باز هم هر چه بادا باد گفته از چارگله که در خط پنجم مانده بود دو گلوله دیگر را نیز بر اشقیائی که راهش را گرفته بودند آتش نمود یکی ازین دو گلوله را بر خود بوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگر چه بصورت خفیفه مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاک شده راه زیسته فراغت یافت آیرتون بدو خیز خود را بر سطح کشتی رسانید ، در آنجا چند نفر اشقیایان را بر آیرتون هجوم نمودند ، بار از دو گله یکی را بسینه یکی از آنها خالی کرده بسرعت خود را بر دیوار کنار کشتی رسانید ، و بعد از دو ثانیه گله آخری خود را نیز بر پیشانی آخرین شقی که او را گرفته بود آتش داده خود را بدریا پرتاب نمود آیرتون تقدرسی قدم از کشتی دور نشده بود که باران گلوله از کشتی بر سطح بحر در پی او باریدن گرفت .

پانقروف از جزیره سلامت ، و دیگر رفقا از شمیمه ها که منتظر آیرتون نشسته بودند چون این صداهای تفنگها و قیال و قالها را از کشتی شنیدند بنهایت درجه اندیشناک گردیده تفنگها بشانه همگی بساحل دویدند ، بخپال شان آمده که آیرتون از طرف رهنان دریائی گرفتار آمده چارماری گردید ، و اشقیایان را نیز از تاریکی شب فرصت جسنه بجزیره هجوم میاورند .

تقدرنی ساعت همین استظار واضطراب گذشت ، اما هنوز از پانقروف و آیرتون اثری پیدا نشد ، آیا جزیره سلامت از طرف اشقیای رهنان ضبط و استیلا گردید ؟ پانقروف نیز مانند آیرتون هلاک تبیع غدر اشقیاشد ؟ آیا به مدد آنها رفیق لارست یانی ؟ هر گاه لازم باشد بجه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریا نیز بسیار بلند است ؛ اینست که دماغهای مهاجران را اینگونه افکارهای مد هسه پاره پاره مینمود .

نهایت از نیم شب نی ساعت گذشته بود که زورقچه که پانقروف و آیرتون را حامل بود بساحل نزدیک شد ، آیرتون از شانه راست خود مجروح بود از طرف دوستانی که بساحل منتظر بودند بکمال محبت و اشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقا در شمیمه ها داخل شدند ، آیرتون همه وقوعات مد هسه را که دیده بود ،

و اجرا کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نیز یگان یگان بیان نموده  
از شنیدن این تصور جوانمردانه آیرتون همه رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشر دنده  
درینوقت کارها اجرا آن خیلی مشکل بود هوش گردید چشمهای اشتیاقی رهزن  
باز شد ، دانستند که جزیره مسکون است . اینها با اسلحه کمان و مردم بسیار بجزیره  
هجوم می آوردند . وای بحال . اجرا آن اگر بدست شان بیفتد ؟ ژده ده تون گفت :

— چه کنیم ! ما هم فدای جان میکنیم !

پانقروف — البته تازنده باشیم جزیره خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد .

• مهندس — بجهاب حق تو کمال کنیم ؛ و منتظر شویم !

پانقروف — ووسیوسیروس ! آیا یک طریق سلامت و نجاتی می بینید ؟

— • مهندس — بلی پانقروف •

— چسان ؟ آياش نفر با پنجاه نفر ؟

— بلی ، شش نفر . . . اما . . . آیا فراموش میکنیم که :

— آیا که رافرااموش میکنیم ؟

— اولاعنايت ربانی را و بعد از آن . . .

• مهندس به اینقدر اکتفا نموده سخن خود را تکمیل نمود و همچنان ، ترمزدند •

رفقا نیز ، کت شده هر کس بیك تفکری و اندیشه بگوشه خزیدند •

## — باب سوم —

### فهرست

دمه در هوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آیرتون و پانقروف —

زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم بجزیره سلامت — برآوردن شش

نفر شقی در جزیره لینگوان — نگر برداشتن و پیش آمدن سیدی —

های پیدرپی طو پها — حل نوهیدی — نتیجه غیر منتظر •

شب بی آنکه حادثه بظهور برسد گذشت ، شفق دیدند ، اجرا آن در میان ده جزیره

که روی دریا و هو را فرا گرفته بود يك سیاہی مشاهده کردند که آن سیاہی سیدی نام کشتی رهنان دریائی بود . . . هندی گفت :

— دوسان غریز من ! . . . او مست که این کشتی منجوس با سانی از ما و جزیره مادست بردار بخور دهند شد . لهذا پیش از آنکه دهه سراسر بر طرف شود ما باید که خود را بجزنگ حاضر و آماده سازیم . ما باید چنان بنهائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیره ما بسیار مردمان هستند ، لهذا بر سه فرقه ، باید که تقسیم شویم . یکفرقه مادر شهینه ها ، و یک فرقه مادر دهنه نهر مرسی ، و یکفرقه مادر جزیره سلامت بوسه و سنکر نمائیم . بدست ماش عدد تفنگ ، کله و وجود است که بهر یکی از ما يك تفنگ میرسد . کله و باروت ما هم بسیار است . ما از کله توپ و تفنگ آنها هم و هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم . مقصد یگانہ ما باید که کم کردن عدد آنها باشد ، خوب نشان بگیریم ، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم ، وسی کنیم که خود را بدست این رهنان غداران رنده نیندازیم ، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره بر آیند . بر جیخانه خود سرفه نکنیم ، بهر یکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنان را بکشیم . اگر چه سروس سمیت یکمال استراحت و اعتدال اینسختان را بر فقای خود بیان نمود ، و نقشه جنگ را ترتیب داد اما در مقابل تهلکه عظیمه راه بسیار خوب و طریق خیلی اسلمی نشان داده بود . رفقای حرب ، هندی این نقشه ، هندی را بر غیبت و رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند .

باب و یا تقریف در اول امر بفرانیتها و زرفه جبهه خانه و لوازمات لازمه را آور دند . ده تون و آرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دوز انداز بزرگ را گرفتند ، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید . سروس سمیت و هر بر در شهینه ها ساگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیته را و زرا مدافعه کرده و بتوانستند . ده تون ، و ناب در دهنه نهر مرسی در میان خرسنگهای کلان پنهان شدند .

آیرتون و پانقروف در زورچه نشسته بجزیره سلامت برآمدند که در اینجا در جدا جدا جاها، وقع مدافعه میگيرند .

هرگاه جزیره سلامت از طرف دشمن گرفته شود همان لحظه پانقروف و آیرتون پس بجزیره آمده هر نقطه که زیاد تر به کمک محتاج باشد در اینجا خود را میپرساوند .  
فرقه هاپیش از آنکه از همدیگر جدا شده بوقه های خود بروند بطرز بسیار دلسو زانه و جگر خراشانه دستهای همدیگر را فشار داده از همدیگر وداع کردند . بعد از پنج دقیقه هر فرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جایجا شده موقع گرفتند .  
جایجا شدن مهاجران و رفت و آمدشان از طرف کشتی نشینان دیده نمیشد چرا که هنوز روشنی هم نشده بود ، و دمه هم نخواسته بود .

بعد از یکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت ، دیرکها و بدنه کشتی بمیدان برآمد بیریق سیاه منحوسش در موج بود .  
سیروس سمیت چون بادور بین نظر کرد دید که هر چهار توپ کشتی بطرف جزیره متوجه و به آتش کردن آماده ایستاده است . اما در کشتی يك آژحر کتی دیده نمیشود .  
کشتی آرام ایستاده ، و دولنگر انداخته است بر سطح کشتی بقدریست نفر اشقیاء در گردش بود ، دو نفر از آنها بر دیرک کشتی برآمده بادور بین همه اطراف جزیره نظرمی انداختند .

بهر صورت بوب هاروی و عوته او از واقعه که در شب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر و پریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه و صریانیکه در شب میان کشتی آمده در واژه مخزن باروت را بشکست و رئیس شان را مجروح و پنج نفر شان را هلاک کردانید که بود ؟  
آیا زنده برآمد یا در دریا هلاک گردید ؟ آیا در واژه مخزن باروت را برای آتش دادن و بر هوا کردن کشتی باز کرده بود ؟ اینستکه این مسئله هارا بهیچ صورت حل کرده نمیتوانند !

فکریگانه اشقیای مذکور درین وقت تنها این نقطه مشغولست که آیا بجزیره مسکون است

یا خالی؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم در آنست یا کم؟ حالا نکه در ساحلها، و تپه  
ها هیچ اثری از انسان دیده نمیشود. در هر طرف علامت غیر مسکونیت در هر سمت  
جزیره نمایانست خانه و بنایی در هیچ طرف جزیره دیده نمیشود:

اینست که بوب هاروی این چیزها را تأمل میکند، و پیش از آنکه بچنگ آغاز کند  
درجه قوت و کثرت جزیره نشینان را بخود معلوم کردن میخواهد. بقدریکنیم ساعت  
گذشت هنوز از کشتی آثار بر آمدن معلوم نشد. مطلق که بوب هاروی تردد مینماید،  
دور بین بزرگی بدست گرفته بهر طرف جزیره نظرمی اندازد، مهاجران که در پشت  
سنگها به خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد. پنجره های غرابتها و نیزه سرا  
سر در شاخها و سبزه ها پنهان مانده بنظر بر نمیخورد.

ساعت هشت بود که مهاجران در داخل کشتی یک حرکتی مشاهده کردند، دیدند  
که يك زور قچه از کشتی فرو آوردند. هفت نفر در زورق نشستند. چار نفر از آنها  
برای پر کشیدن نشستند. یکی سکان را گرفت، دو نفر دیگر تفنگهای خودشان را  
بر روی دست گرفته در طرف بینی کشتی جایگیر شدند.

با نظروف و آیرتون زورق را دیدند که را بر ایشان یعنی یکسر بسوی جزیره  
سلامت در آمدنست البته که از کشتی جزیره کوچك را دیده اند، و میخواهند که اول  
اینجا را کشف نموده از اینجا احوال جزیره بزرگ را بخود معلوم کنند. لهذا با نظروف  
و آیرتون منتظر نشستند تا زورق بزیر هدف تفنگ شان برسد.

زورق بکمال احتیاط پیش میشد، وهم دیدند که یکی از دو نفر شقی پیشینه ریسمان  
اسقندیل نام آلتی را که عمق و چقوری آب بحر را به آن معلوم میکنند بدست داشته متصل  
در دریای اندازد و بر میکشد. ازین بك دانستند که اشقیاء میخواهد چقوری بحر را  
دانسته کشتی خود را بجزیره نزدیکتر آرند.

زورق آهسته آهسته نزدیک میشد. که درین اثنا یکباره کی دو تفنگ از جزیره  
سلامت آتش گرفت، و دران واحد دوشقی که یکی ریسمان اسقندیل و یکی سکان کشتی

و ابدست داشت هلاک گردیده در درون زورق افتادند. کله تفنگ آیرتون و پا قروف  
بیکار نرفته هر دو بر هدف مقصود اصابت نمود.

ها نلاحظه از کشتی سپیدی يك شعله و دود بسیار شدیدی برآمده يك گاه بزرگی  
بر جزیره سلامت بیفتاد. کله مذکور چند خرسنگ جزیره را پاره پاره کرده به آیر  
تون و پا قروف هیچ ضرری نرسانید.

از زورق صدا های بسیار حدت و فحش های پر شدتی برآمده شتی دیگری سکان را  
گرفت. و بسرعت تمام خود را از جزیره سلامت دور کرده بطرف دهنه نهر مرسی به  
پرشیدن آغاز نهاد. اما از بیست دقیقه نزدیک نهر مذکور رسیده درین اثنا چون زمان  
جزر آب بود، و نهر مرسی نیز در طغیان بود کشتی مذکور را آب نهر نمیکداشت که به آسانی  
تزدیک شود. رهنمان شقاوت پیشه به بسیار قوت بازو پرمیکشیدند، که در آن واحد  
از طرف ناب و ژه ده تون دو تفنگ دیگر آتش گرفته دوشتی دیگر سرنگون گردید.

از کشتی بزرگ باز به آن طرف کله های توپ انداخته شد. ولی بجز پاره کردن سنگها  
هیچ نمره نه بخشید. در زورق سه نفر زنده ماند. زورق چون بدم جریان آب افتاد  
ده بود، و قوت پر زنی هم از نقصان یا مت ماند تیر بسوی کشتی بگریختن و پر زدن آغاز نهاد.  
تابه اینوقت مظفریت و کامیابی بطرف مهاجرانست. اگر اشقیای رهنمان بهمین  
اصول به هجوم آوردن و جنگ کردن دوام ورزند، مطلقاً که یگانگان هدف تیر تفنگ  
مهاجران گردیده هلاک میشوند.

این تدبیر مهندس و نقشه او معلوم شد که چقدر فایده مند بود. رهنمان دریائی  
دانستند که در جزیره بسیار مردمان مسلح و وجود هستند. زورق بعد از نیم ساعت  
بکشتی واصل شد. از کشتی بسیار صدا های قهر و غضب بلند شد چند توپ دیگر نیز بر جزیره  
یره سلامت و دهنه نهر مرسی انداخته شد ولی هیچ ضرری از آن بمهاجران نرسید. در  
زورق مذکور در حال دوازده نفر اشقیای دیگر فرو آمدند. يك زورق دیگر نیز پان  
کردند. در میان آن نیز هشت شتی دیگر نشستند. يك زورق بسوی جزیره سلامت.

ویکی بسوی دهنه مرسی به پر کشیدن آغاز نهادند. آرتون و پانقروف دانستند که به  
ایستدر قوت مقابله نخواهد. توانست. مع ذلك صبر کردند تا زورق بزرگه شان برسد.  
چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید. از زورق  
نیز غیر تفنگ برانها شد. آرتون و پانقروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس  
خزیده خزیده خود را بزورق خویش رسانیدند و در آن نشستند بعد از کمی خود را  
بشمینه هارسانیدند. در انشای رسیدن دو رفیق بشمینه هازورق اشقیبا نیز بجزیره  
سلامت واصل شده اشقیبای مذکور که از دو اژده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره  
کک برآمده هر طرف را بجهت جو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر در آن بود تا میخواست که به نزدیک دهنه نهر برسد دو تفنگ  
از شمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانید و چند قدم دیگر زرقه بود که جر  
یان آب مرسی و دست و پاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیک  
ساحل یعنی بطرف دماغه پنجه گفته بیک خرسنگی برخورد از هم پاره پاره گردید.  
شش نفر شقی باقی مانده تفنگهای خود را از سرهای خود بالا گرفته در حالتیکه آب تا بسینه شان  
بود بهزار زحمت خود را بخش که رسانیدند، و از انجا با ساخت بطرف جنگل فاروست بانفنگ  
و کار توسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

در بحال بجزیره سلامت هشت نفر شقی میباشند که دوسه نفر از آنها نیز مجروح هستند.  
شش نفر شقی مکمل سلاح نیز در داخل جزیره لیتقولن گریخته اند که بسبب برداشته  
شدن پلهای نهر مرسی و غیر هم به پشته منظره وسیعه و طرف غرابتها وز گذشته نمی  
توانند. پانقروف وقتیکه بشمینه هار رسید مهندس را گفت:

— تا بحال کار خیلی خوب و درست است.

مهندس — تا بحال خوب است اما گمان نمیبرم که محاربه تا به آخر همین صورت دوام ور

زد. زیرا رهنمان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود  
خواهند گرفت.

— بچه اصول حرکت خواهند گرفت ؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیک آورده ، و متصل به توپ دریایی آغاز کنند !

آیرتون — حق بدست شماست ، و سیوسیروس اشقیای رهزنی از مد دریافر صحت گرفته

کشتی خود را بدهنه نهر سرسی می آورند بطو پهای ، ادش خود بر ما کله میبارند .

پانقروف — راستست بخدا ! در کشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم !

پانقروف — ناب و سپیله چه خواهند شد ؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد ! اما تفنگهای رخدار آیرتون و سپیله این که

حاضر بایند چرا که حالا وقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیاییکه در جزیره سلامت بودند هر طرف جزیره را دور و گردش

کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیره لیتقوان بود آمدند ، و سقید بگردش آغازیم

دند ، ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریقان جزیره نشین بجز بودند که دفعتاً

دو تفنگ آتش گرفته و دو نفر از آنها از رخک هلاک انداخت ، اشقیای باقی مانده کشته ای

خود را گذاشته ساخت بآندوی ساحل رفته و بزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه

شدند ، پانقروف گفت که :

— به احساب در کشتی از پنجاه نفر اشقیایست و سه نفر باقی ماند چرا که پنج نفر

آیرتون در کشتی بقتل رسانید ، و شش نفر زنده بجزیره گریخت ، شش نفر دیگر

هانی ما گردیدند .

آیرتون — افندیان ، کار مشکل شد ، ببینید که کشتی بحرکت افتد .

پانقروف — بلی راستست ، لنگر را برداشت .

همه اجران بکمال حسرت و ناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند ، چونکه

از نزدیک باتوپهای کشتی ، قایله و مقاومت کردن ، باجران محالست زیرا هر انقدر که کشتی



تزدیک شود، مهاجران از نظر اشقیبا خود را پنهان کرده نمیتوانند، البته که اشقیبا مجزیره خواهند برآمد.

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کند؟ آیا بغرانیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست؟ چرا که بقدر دوسه ماه آذوقه و ذخیره محاصره را دارند در انحال اشقیبا مجزیره برآمده همه عمارات و کشتزارهای مهاجران را خراب و ویشان میسازند و نهایت الامر ایشانرا نیز اسیر کرده بقتل میرسانند. سیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که بوب هاروی کشتی خود را مجزیره نزدیک کرده باتو پها استقام رفیقان هاروک شده خود را میگیرد سیدی تا بدماغه جنوبی جزیره سلامت رسیده از انجا بطرف دهنه مرسی پیش شد. یانقروف گفت:

— اشقیبا می آیند، اینست که نزدیک شدند.

درین اثنا تب و ژه ده تون نیز به پیش رفتن آمدند. مهندس فریاد بر آورده گفت:

— زخمی نیستید برادران؟

— نی، زخمی نیستیم! اما ببینید که کشتی اشقیبا نزدیک شهر مرسی گردید!

یانقروف — هم بعد ازده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز که گرانداز اقامت خواهد گردید.

ژه ده تون — آیا چه تصور و خیال دارید. و سیروس؟

مهندس — دیگر چاره نیست مگر در غرانیتهاوز رفته پنهان شویم.

ژه ده تون — رأی من هم همینست اما بعد از ان چه خواهیم کرد؟

— در انجا قرار خواهیم داد.

یانقروف — اگر بخواهید من و آرتون در انجا بمانیم!

— نی، از هم جدا نشویم!

رفقا به احتیاط تمام از شمشینه ها پرآمده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرا

نیتهاوز روانه شدند. در ماشین نزول و صعود نشستن، و بدالان بزرگی که از دوروز

توب و ژوب در آن محبوس مانده اند داخل شدن همه گی میگذرید قه اجر ایفت . مهاجران از پنجره ها نظر انداختند دیدند که سپیدی خیلی نزدیک شده و متصل در توب اندازی میباشند ، و سنگهای شیشه ها و دهنه نهر مرسی را بر هوا میکند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا بر آبی و هندس پنجره های غرانیته و زرا پاشخ ها و بر کها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیای نهان مانده گاه با آن طرف نمیدانند هنوز رفقا بهمین فکر بودند که دفعته يك گله توب آمده و در وزه غرانیته و در خورد و خاش ساخته در او تاق دالان طعام خوری بیفتاد . با ترفوف فریاد بر آورده گفت :  
— لعنت ! مسکن ما را شناختند !

مگر بوب هاروی در اشنای بر آمدن مهاجران بغرانیته او ز باد و درین ایستادیدم بود لهذا بگانه توب غرانیته و زرا کوبیدن گرفت . با پنجره ها و دیوارهای غرانیته ها و زنی هم دیگر گله های توب ریختن گرفت بر کها و شاخهای پنجره ها و در و ازدها و شیشه ها را محو و ناپدید گردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند برینکه اقامتگاه نام و مسکارانه سه سه خود را ترک دادند بمخزن بالایی التجار برند چرا که گله های توبهای سپیدی در غرانیته او ز بحال اقامت را برای پیچاره کن نگذاشت . حسرت و ناامیدی و تأسف مهاجران پیچاره بدرجه نهایت رسید . گله های توب پی هم دیگر در مسکن شان میریزد . همه شان در راه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت و ناامیدی بروی هم دیگر مینگریستند و هیچ چاره برای دفع این بلا نمی یافتند که بز کهن یکصدای خیلی مدهش و هول انگیزی شنیدند ، و در پی آن صدای ناله ها و فغانهای بسیار جانخوارش جگر تراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی پنجره ها دویدند . چه می بینند ! که کشتی سپیدی به تأثیر يك ستون مایع و توری بر هوا بر آمده ، و از میان دوباره گردیده بمه کشتی نشینان شقوت پیشه خود سرنگون بدریا غرق گردید .

## — باب چهارم —

### — فهرست —

مهاجران بساحل فرومی آیند — آیرتون ویا نقروف اشیاء میرهاند —  
مکالمه در انشای طعام — فکر پانقروف — جستجوی مدققانه در بدنه  
کشتی — مخزن باروت بحال خود است — ثروت جدید —  
ریز وپاش آخری — يك ستون شکسته آهنی .

هاربر گفت که :

— برهوا شدند !

پانقروف — بلی چند سجه گویا آیرتون رفته وجبه خانه کشتی را آتش داده باشد !

پانقروف و تاب و هاربر همان در ماشین نزول و صعود نشسته بساحل فرو آمدند

زه ده تون گفت :

آیا چه بلا بر کشتی و کشتی نشینان رسیده !

مهپدس بشدت گفت :

— اینسکه این با خواهم دانست . . .

— چه را ؟

— بیدارین خواهم گفت ، براسپینه حالا تقطه مهم محو شدن جزایر است !

زه ده تون و مهپدس نیز از بی زهقای خود فرو آمدند ، دیدند که از کشتی آزی

نیست در زیر تا زیر آنستون ، هوش مایع که برهوا کرده است المته که بربك بغل افتاده

خواهد بود ، کشتی در اول گلو گاهی که در مابین جزیره سلامت و ساحل اینقولن واقع

شده است ضرفی گردیده است در اینجا چون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعد از

گذشتن مدت مدتی دریا بدنه کشتی پیدا خواهد شد .

در روی دریا شکسته ها و یاره های دیر کهای کشتی و قفسهای مس غان شناوری

داشتند . گاه گاهی بعضی پاپ های سر بسته از زیر آب بر روی آب بر میچپدند . اما از

تخته های سطح کشتی هیچ يك تخته پاره بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفته و بخته غرق و ناپدید گشتن کشتی را بحالت همای سر بسته میکند از بعد از کتری دود برك کشتی که کشتی از مابین این هر دو دیرك بدو پاره گردیده است ریسمانهای خود را کنده بروی آب برآمد که بادبانهای آن نیز که بعضی پیچیده ، و بعضی باز بود بر آنها موجود بود ، لهذا این چیزها را در آب گذاشتن عبث است . پانقروف و آرتون خوانستند که در زورقچه خود نشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی برآیند ، ژه ده تون گفت :

— آياشش نفر شقی ره زن را که در جزیره مانده اند فراموش کرده اند ؟

مهندس — آنها را نیز بعد از این خواهیم اندیشید اگر چه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه وجود است ولی چون آنها هم شش نفر و ما هم شش نفریم بسیار ترسی از آنها نداریم . آرتون و پانقروف در زورق نشسته بجمع کردن اسبابها تکیه بر روی دریا شناوری میکردند مشغول گشتند ، در یاد ریخال بحد اعظم مد بوده آرتون و پانقروف به دیرك های کشتی ریسمانها را بسته ، و سر ریسمانها را بسا حل آورده ، و همه را فکادست يك کرده دیركها را بجمع باد بانها بیرون کشیدند ، پیهها و قفسهها را نیز برآوردند ، و همه را در سینه ها گرد آورده ، یکچند لاشه جسد اشقیان نیز بر روی آب پدیدار بود که در میان آنها جسد بوب هاروی را آرتون شناخته به پانقروف نشان داد ، و یکصدای بسیار پرتاثری گفت :

— پانقروف ، اینست که منم اول همچین آدمی بودم :

— عالیجناب آرتون ! حالاً ناوسکار و وفادار ، و جوان مرد يك آدمی هستید .

لاشه های مرده هائیکه بر روی آب دیده ، میشد بقدر هفت نفر بود که آنرا نیز جریب بسوی دریا برد که ازینهم چنان معلوم میشد که کشتی دفته غرق و ناپدید گردیده باشد چرا که نفرهای کشتی همه کی در زیر آب مانده اند .

بقدر دو ساعت مهاجران بجمع کردن اشیاء و خشك کردن بادبانها وقت کردن آنها مشغول گشتند بسیار کم سخن میگویند ، زیرا کارشان بسیار است هر يك بدن هزارن تنبیه خالق رحیم خود ادا میکردند چونکه اولاً از شر حضرت آن اشقیای حائن و از هر دنده

ثانیاً اینچنین يك كشتی پروپسانی بدست شان افتاد . حتی یا نقر و ف گفت :

— بلکه این كشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هر گاه يك شكافی پیدا کرد  
باشد آنرا بستن آسانست . یکبار یاد دهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست  
اگر سپیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چاره مراجعت وطن خود  
یافتند . برای حل این مسئله بمحاصل شدن جزو باید انتظار کنند . چرا که بعد از كشد  
آب دریا كشتی بخوبی پذیرد آیه میگردد .

بعد از آنکه آبگزار فارغ شدند بر سر ریگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنگی  
بسیار خراب شده بودند . ناپ طعام را حاضر کرد . در آشنای طعام از غرقشد  
سپیدی گفتگو میکردند ، یا نقر و ف گفت :

— خائنها تمام بوقت خوبی بر هوا شدند و گرنه غمرا نیتها و زحوشده بود .

ژده تون — خوب یا نقر و ف این را میدانی که آیا كشتی بچه چیز بر هوا گردید  
— این چیز است . معلوم ، مخزن باروتیکه در كشتی بوده از غفلت و جهالت رهنما  
آتش گرفته كشتی را بر هوا نموده است .

هارپر — من چنین گمان نمیبرم . زیرا اگر مخزن باروت را آتش میگرفت مانند صد  
های چند طویی که آتش بگیرد آواز میداد ، وهم كشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره ها  
آن بر روی آب نمودار میبود حالا نکه صدایی که بگوش ما رسید به آواز كفیدن مخزن  
باروت مشابه نبود ، و چوب پاره ها و شكسته گیهای كشتی نیز بر روی آب پدیدار نیست  
. هندیس — یعنی از مسئله متحیر میشوید ؟

هارپر — بلی ، و سیوسیروس !

هندیس — منم متحیر هستم یسرم ! اما بعد از حاصل شدن جزو معاینه کرد  
یدنه كشتی خواهیم دانست که چیست .

یا نقر و ف — اما اینرا هم ادعا نخواهید کرده كشتی بسنگ خورده پاره شده باشد  
ناپ — چرا نباشد ، بلکه در کلوگاه خرمنگها بوده باشد .





مهاجران در زورقچه آهسته

پانقرو ف — ازین معلوم شد که توجش های خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چنان غرق گردید ! زیرا اگر چشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بر یک موج سون مانند روشنی بالاشد، و بعد از آن افتاده غرق گردید. هرگاه بسک بر میخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل یا ناوس با هسته گی و اصول غرق میشد .  
تاب — یعنی این کشتی از ارباب ناوس نبود ! از اثر و بسک بر نخورده است .  
مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزی که بود بیدان میراید .

پانقرو ف — بیدان میراید اما من از حال اسر خود را بشرط بیدان پیهم که در میان کلوگاه بقدر سر من یک سگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیوس سیروس آیا این کار را نیز در میان کارهای اسرار انگیر دیگری که تا بحال در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیت جواب نداد . یکمدتی رفقا ساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد از ظهر به یکیم ساعت مهاجران در زور بچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنه کشتی درینوقت به بیرون بر آمدن آغاز نهاده بود . مهاجران چه بچه گمان کرده بودند که کشتی به یک بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه از زیر کشتی یک صربه مد هشی خورده سراسر مقلوب و معکوس گردیده است ، و روی کشتی بزیر و زیرش بالاشده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یک قوت بسیار عجیبه که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را از یکر و دیگری رو چیه نموده است رفقا در اطراف بدنه کشتی گردش نمودند دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یک دوشکافته گی بسیار مد هشی کشاده شده است که بند کردن و تعمیر دادن آن غیر قابل مینماید . تخته های مس و چپراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را با تخته های دو بغل کشتی با هم ربط داده چنان از هم دیگر بریشان و پاره و پاره گردیده که اثری از آنها معلوم نیست . تخته های



بغل‌های کشتی از ستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف از هم کسب‌بخته که مهاجران از شدت آنقوتی که کشتیرا بدیحال رسانیده به تعجب و حیرت ماندند. ژده نون یا قروفرا گفت: — اگر بگفته تو مخزن بار و ترا آتش گرفته و کشتیرا به اینحال آورده باشد شایان تعجب يك عمل معکوسی بعمل آورده است. چرا که اگر مخزن بار و ترا آتش بگیرفت تخته های روی سطح کشتیرا از هم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا نکمی بینیم تخته های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و از هم پاره پاره گردیده است که ازین يك چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ و یادیکر چیز مدھشی بر خورده باشد که کشتی را با اینحال رسانیده! یا قروف — در اینجا میان دو یا هیچ سنگی نیست. هر کمان و تخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده .

مهندس — آنها حالا خیلی فرونشسته از سوراخهای باز شده بمیان کشتی در اتم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم و هم اسباب و احوال کشتی را بیرون بر آوریم . مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده و تبرها را بدست گرفته بدرون کشتی در آمدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی ، و قسم بالائی آن قسم زیرین شده بود . هر نوع صندوقها در کشتی موجود بود. کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده . مهاجران در کشتی هر گونه اسباب ها می یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند . اسبابها را یککان یککان در زور قچه خود باریسمانها فرو آورده به ساحل میرسانیدند و باز زور قرا خالی کرده می آوردند . درینوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیا نمیکشند بلکه بهر آوردن و انبار کردن آنها در ساحل اکتفا میورزیدند . سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتیرا بکمال دقت و سکوت ملاحظه و مشاهده میکرد . چنانچه ستون اساسی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغل‌های کشتی از جهت بیانی نابلد نباله از از هم دیگر کسب‌بخته است و چنان معلوم میشود که يك کله از يك سر کشتی در آمده از دیگر سرش بدرا آمده است .

مهاجران بطرف دنباله کشتی آمدند که بتاز قول آیرتون جبهه خانه در آنجا بود .  
ست جای جبهه خانه را آیرتون شناخته دیدند که سپه‌های باروت بحال خود سر بسته ، وجود  
ست ، کله های بسیار نیز ، وجود بود . بقدر بست عدد پمپ باروت بدست مهاجران  
آمد که بسبب محکم بودن آنها هیچ آب یا آنها تأثیر نکرده بود . در آنجا یا تهرروف طبعاً  
عتراف نمود که غرق شدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :  
— منم می بینم که کشتی بواسطه آتش گرفتن باروت بر هوا نشده است ولیکن اینرا  
م حکم میکنم که بسنگ بر نخورده است !

هاریبر -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

یا تهرروف -- منم نمیدانم ، تو هم نمیدانی ، موسیوس و سروس هم نمیدانند ، هیچ کس  
نمیداند والسلام ! !

در آشنای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت مرور نمود که از انسبب زمان  
مد دریا رسیده آب گلوگاه بیشتری گرفت ، لهذا کار اسباب کشید ترا بفرود گذاشته  
بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . از رفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند  
چرا که از حالا هنوز در ریگ فرورفته است . اما فردا در وقت جزر تاسعی داشته یا  
شند باید بکشیدن اسبابها ، و حتی به باز کردن چوبها و اسبابهای خود کشتی کوشش و  
جهدورزند چرا که اگر دوروز دیگر همین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد  
بلکه همه در ریگ غرق و ناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده از مانده گی بسیار باز بخوردن طعام مجبور گشتند . طعام  
خورده باز بکار مشغول شدند و بطرف مانده گی خود التفات نکرده بمحاینه کردن صندوق  
وق ها و تفریق دادن اشیا پرداختند .

از میان صندوقها لباسهای دوخته پوشیدنی گوناگون ، از هر نمربوطه و پاکتهای  
سیکریت و توتون و اسلحه از هر نوع ، و آلات آهنگری ، و نجاری ، و انواع حیوانات  
بر آمدن گرفت که برای هر یک از آنها یا تهرروف « هوزرا » گفته غریباً میبرد .

جمله این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هر گاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می افتاد چه قدر خود را مسعوده بیشتر دندند . اگر چه به نمره سعی و غیرت خود اکثر ما محتاج ضروریه خود شان را ساخته اند ولی زیاده الحیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را بختیار شمر دند .

برای حفظ نمودن اشیا اگر چه غرانیتهای او زکافیت ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا را بغرانیتهای او وقت مساعد نیست لهذا اسبابها را امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . و اینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح وجود هستند اگر چه پاهای هر طرف منظره وسیعه برداشته شده و گذاشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خیمهها گذاشتن ازینگونه نهرهایی بل هم چندان . مشکل نمی نماید . لهذا قرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ و ژوب را قیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیای اثری معلوم نشد . زیرا اگر می آمدند توپ و ژوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متهدیانه کشیدن و جابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و نقل دادن و چیدن آنها گذرانیدند . و اینکارها را هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مدتا بوقت آغاز کردن مداجرا میکردند . اسبابهای آهنین و سنگین باز کشتی در زیر آب فرو رفته بود ، و در زیر یک مانده بود اما پانقروف و آرتون در زیر آب غوطه خورده زنجیر و لنگر کشتی حتی چار دانه توپهای آبرانیز یافتند ، و ریسها آنها را آن بسته باجر نقل های سردستی که از اسبابهای خود کشتی . هندیس بعمل آورده بود در چند وزسی و کوشش بیرون بر آورده و نوپهار انیز باجر ثقیل بغرانیتهای او زبالا بر آورده در جاهای مناسب تیرکشا کشیده گذاشتند . باینصورت قلعه غرانیتهای او را استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین از کشتی زهزان دریائی نی بلکه از کشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پرواندارند !!

از کشتی بغیر از بعضی تخته یاره های برهم و در همی که آنرا نیزه و وجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثر و نشانی باقی نماند و بعد از هشت روز فکر و مهاجران از کشتی و اسباب های کشتی فراغت حاصل کرده ب فکر قوه غریبه مخربه مد هشته که سپیدی را باین صورت دهشتناکی غرق و نابید گردانید افتادند ، و هر انقدر فکر و اندیشه که در باب کشف و تخمین آن دو اتیدند هیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه بر کنار دریای مجائیکه کشتی غرق شده بود میگردیدیک میل آهنینی که از میان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین کو یادریزیریک قوت شدید بسیار بر تا میری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پاره مذکور را در پیش مهندس آورده گفت :

— این را ببینید که چیست ؟ در میان ریگهای ساحل یافتیم .

سیروس بدقت تمام میل مذکور را معاینه نموده بانقر و ف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهنان بسنگ نخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چرا که شما هم میدانید که در کوه سنگ نیست !

— پس من بتو گویم که بچه خورده و غرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه

کشتی سپیدی به این میل خورده . و غرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهد بود که کشتی پیش از غرق شدن ، از سطح بحر

بایک ستونی از آب بالا برآمده و پاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهید که سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی راهین آهن پاره بمیدان آورده ،

و کشتی را نیز همین آهن غرق و نابید گردانیده است .

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یک پارچه ایست از طور پیل که بزیر کشتی انداخته شده است  
[طور پیل] گله های بمبست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده  
میشود و کشتیها را بر هوا میکند !  
— آیا پارچه طور پیلست ؟

— بلی .

— آیا طور پیل را که گذاشته باشد ؟

— در بناب استقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این  
طور پیلست و در زیر کشتی گذاشته شده است و تاثیر مد هس آنرا برای العین هم ما  
و شما دیدیم .

## — باب پنجم —

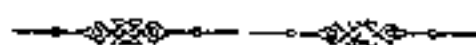
### فهرست

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ یا نفروف — در جو سباصداهای

مد هس توپ — چهار توپ — اشقیای زنده مانده — تردد

و تلاش آیرتون — حسیات تالیجنا بانه سیروس سمیت —

یا نفروف بتأسف مسئله را قبول میکنند .



حالا کیفیت خرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب و مد هشی بوقوع  
آمده پیدا شدن پارچه طور پیل دانسته شد که چیست . سیروس سمیت در محاربه اسریکا در  
خصوص تور پیلها که از مد هس ترین آلات ناربه حریبه ، و محز بتترین قوای بحریه  
شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات و تجربه عملیات نموده است لهذا در باب دانستن  
و شناختن آهن پاره طور پیل هیچگاه خطا نمیکند . طور پیل چنان قوه محزیه ایست  
که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی را مانند یک زورقی بر هوا میپرانند . پس مانند  
سپیدی یک کشتی چوبی بادی در پیش قوت محزیه آن چگونه مقاومت خواهد نمود ؟

پا نفرو ف گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور بیست، اما آیا طوری که در زیر کشتی سیددی که نه ده؟  
مهندس — رفیقان عزیز من! بعد ازین دیگر شبهه جایز نیست که بگوئیم يك شخص  
پنهان و جودی درین جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند مالک قضا زده و یا مانند  
آرتون يك ترك کرده شده خواهد بود! هم اینرا برای آن بگوئیم که آرتون از وقایع  
ضربه پنهانی که درین دو نیم سال در جزیره بر ما پیش آمده آگاهی حاصل کند. آیا  
این آدم کیست که بارها معاونهت های خارق العاده او به ما رسیده، و یکرنگ میرسد؟ آیا  
مقصودش از پنهان کردن خود را از ما و خدمت کردن بها چیست؟ اینست که اینرا نمیدانیم،  
و هم این شخص پنهان مالک بسیار قوه شدیدة خارق العاده میباشد که از دست هر کس  
نمیآید. و چنانچه ما میان بجان منتداز احسانهای نمایان آن شخص پنهن میبینیم آری  
تو نیز بحیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا و فیکه از بانون بدریا  
افتادم و از خود در گذشته غرق کردیدم او رهایی داده. خبر بودن آرتون را در جزیره تابور  
بواسطه کاغذ و شیشه نیز با او رسانیده است. صندوق پر اسباب را نیز او برای ما در دهانه  
بیساحب گذاشته. در انشای آمدن از جزیره تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما و افر  
خته است. دانه ساچمه که در ران آهو بره پیدا شده نیز از تفنگ او برآمده، بوزینه  
هرا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی ما را بسر وقت ما نیز او رسانیده. مسئله توپ و دو  
غونق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سیددی را نیز از خارق العاده مهارت و  
برهوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره بر ما پیش  
آمده و ما سبب آنرا ندانسته ایم همه گوی از دست آن شخص پنهان اجرا گردیده. لهذا  
آن شخص پنهان هر کسیکه باشد باشد ما میباشد که خود را مرهون لطف و احسن و  
بجان بشماریم و هر وقتیکه بدست ما برسد دین شکران خود را به او ادا کنیم.  
زه ده تون — حق بدست شماست. و سیوسیروس همه منتداز آن شخص پنهن هستیم.  
و هم دزه وجود بودن او در جزیره هیچ شبهه نماید. و هم اینهمه کارهای خارق العاده

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که يك قوه خارق العاده بسیار شدید زمالک باشد . مثلاً میباید که در زیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این يك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالک چنان قوتها نیست که انسانها هنوز بر کشف و استعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتهاست . هر گاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در اینجاست ! که آیا مادری جستهجوی این شخصی که ما و نتهای ظاهری و علفی بهار سائیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او و تعابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

یا نقروف — هر که که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب يك آدم است !  
• موجب محبت و ستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما اینجو اب سخن من نشد !  
ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن و جستجو کردن این آدم عبث و بیفائده است .  
چرا که هر قدر پیالیم تا خود را خود بمانشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

یا نقروف — درست گفتی ناب ! آفرین !  
زه ده تون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر پیالیم بدنخواهد بود . اگر هیچ نباشد  
پایغای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هار برد و گردانیده گفت :

— بسر من ! توجه رأی میدهی ؟

— من آرزو مند آنم که مخلوق مخفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شها،  
دوم از لطفهایی که در باره ماها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

یا نقروف — همچنینست اولادم ! اگر چه خود من از اهل مسراق نیستم ولی برای دیدن این شخص آنقدر مسراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر يك چشمم را افدا کنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که این شخص قد بلند، و سوزمند و ریش سفید

يك آدمی خواهد بود :

همند من به آیرتون روگردانیده گفت :

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در مخصوص رأی داده نمیتوانم ، هر چیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و

پسندیده است ، من هر قسم خدمت و معاونت حاضرم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما ، بیاشیند يك مسئله که متعلق بمنفعت

عمومیه باشد در ان باب رأی دادن شما هم لازم و ضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعت مجبول و پنهان خود ما را بیالیم و

جستجو کنیم ، و بیاییم . بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه ميك ، و او نمی محتاج

باشد . چنانچه خود شما فرمودید من هم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم . و طلق

که او بجزیره تابور آمده و مرادیده است ، و بشما خبر مرادمانیده و باین واسطه آدم

شده ام این فضل و احسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرار داده شد ، هر طرف جزیره را بیاییم ، هیچ گوشه و کناری را بی تقیض

و تفحص نمیگذاریم در مخصوص ولینعت ما ، البتة عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روز تمامتاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت

مشغول گشتند میخواهند که پیش از برآمدن برای جستجو و بالیدن ولینعت پنهان

خویش همه کارهای خود را تکمیل و حاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا از جزیره

تابور آورده بودند در نیمه به کمال رسیده ، و راجع کرده بفرانسیسها و ذخیره کردند اموال

و اشیاء و ذخیره و جبه خانه مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که مغاره بالائی کدام خود را

ببازوت و کلنگ و تبر بزرگتر ساختند ، و در قسم آخری ضرائفهم اوزیک او تاق تحویلیخانه

دیگر نیز ساختند ، و کولات ، و اسلحه و جبه خانه ، و اسپاهای خود را بخوبی جابجا

کردند ، جاهای گذاشتن طوپها و تبر کشیهای آنها را نیز خیلی خوب اصلاح و محکم کرده

دهنهای دو توپ ها را بسوی دریا و یکی را بطرف جنوب و یکی را بطرف شمال گردانیده



وضعیت يك استحکام جنگی بسیار منظمی را دادند بسبب بلندی غرانیتهای آن که های این توپهای استحکام غرانیتهای بسیار جاها را هدف تا زیر مدتهاش خود خواهد نمود . یا نفرو ف گفت :

— و سیوسیروس : طوپهای ما با جابجا گردید حالا می خواهیم که يك تجربه اجرا کنیم .  
— جانمن ، چه لازم است .

— لازم فی بد که الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم اما بجای باروت پیروقسیل استعمال نمایم اگر چه باروت ما بسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .

زه ده تون — آیا این طوپها به پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟  
— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را از دست نمد هییم . منزل گله بمقدار باروت متناسب است و مقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است ، و تحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار مین و اعلائی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد و نتیجه های مکمل بدهد .

زه ده تون — تجربه کنیم به بینیم !

این را هم بگوئیم که یا نفرو ف از وقتیکه طوپها را از دریا آورده به چرب کردن ، و جلادادن ، و اسبابها و پیچهای آنرا درست و پاک کردن مشغول گشته طوپها را آنقدر خوشنما و پر جلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانه توپ ریزی برون آمده است . امر روز در حالتیکه همه مهاجران حتی ژوب و توب نیز حاضر بودند به تجربه توپها آغاز کردند . مهندس در اول امر کارتوسهای آنرا باز کرده و باروتهای آنرا کشیده بموض آن پیروقسیل برگرداند و چنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشد لهذا بهین مقدار و تخمین پیروقسیل انداخت . مقصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیز است یکی آنکه طوپها را تجربه کند که به پیروقسیل تاب میآورد یا نه ، دیگر اینکه

باروت پیروقسیل اختراع کرده کمی خود را تجربه کند که در توپ چقدر تأثیر و قوت دارد. مهندس اول یکی از طوپهاشیکه دهن آن بطرف جزیره سلامت بود پر کرده یا تقرووف ریسمان ستاقی را گرفته و منتظر اشاره مهندس گردیده و بنا بر اشاره مهندس یا تقرووف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

کله از روی جزیره سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پر شده یکی از خر سنگهای سکا (خ دماغه بیضا) حب را نشان گرفته آتش داده شد . کله بمسافت سه میل بر هدف مقصود برخورد سنگرا پاره پاره کرده طوپ را چون هازر نشان گرفته و آتش داده بود اینها بسبب موفقیت و کاهنایی خود خیلی مفتخر و مبهاهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگی تجربه کرده و طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرده و میخواهد که منتهای درجه قوت پیروقسیل را تجربه کند ریسمان چاقاقرادر از کرده هر کس از طوپ دور شده طوپ را آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مد هشی آتش گرفته و صدای بسیار مهیبی برآورده که را انداخت . اما طوپ از هم نه ترکید . در فقا به پیش پنجره ها دویده دیدند که کله از دماغه ندیون که بطرف شمال جزیره بمسافت پنج میل واقعست گذر کرده در حوضه ناسگاه می بیفتد . یا تقرووف هور را بر آورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپحانه ما چه میفرمایید ؟ چیزی مثلینه ها درهزن بحر محیط که هستند بیایند تا اذن ما نباشد هیچ یکی از آنها در کانه چه هر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند و ما هم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .  
— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوان درنده وحشی در جزیره ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توجه میگوینی که چه کنیم ؟

— من میگویم که در مابین اینها و زانها هیچ فرقی نیست . لهذا آنچه تجربه خود

و ا از ژاندارها پاك ساختيم از پنهانها هم پاك كنيم .

— آيا رآي شما هيست يا نفروف ؟

— بلي ، موسيو سيروس !

— بلكه تبديل فكر كرده بادم و پنهان شوند .

— آيا آنها پنهان ميشوند ؟

هازبر — يا نفروف آيرتون را بين كه او هم از آنها بود چسان انسان كامل گرديد .

— چون همه شما بر آي من مخالفت ميكنيد به بنم كه تا چه ميشود اما خدا كند كه پنهان

فديويم !

هازبر — احتياط را هم از دست ندهيم و راي آدم كردن آنها بگوшим انشاء الله دو

چار تهلكه نخواهيم شد .

ژو ده تون — اشقياشش نفرو هم همه شان مساح است . هر گاه بيك بيك كوشه

پنهان شده و بر سر ما آتش كنند بكمال آساني جزيره را صاحب ميشوند .

مهندس — از همه بهتر اينست كه صبر كنيم ! هر گاه آنها را ما تجاوز و هجوم كردند ما هم

بر آنها هجوم ميكنيم .

والحاصل . مهاجران بر همین يك قرار دارند كه بر آنها هجوم نبرند . و احتياط را هم

از دست ندهند و هم جزيره بزرگت و مننت است . پس هر گاه به او كار انسانها نكند

بيفتند ناموسكار شده ميگيرند جزيره ساكن ميشوند . اگر چه مهاجران مانند پيش

آزادانه و بيقيدهانه حركت نميتوانند ، و جزيره شان آزادي و بيقيدهاي اولئي خود را

فائب كرد اما چه بايد كرد راحت و آزادي كاي درين دنياي سراسر اسارت براي كه ميسر

كشته تا براي مهاجران بچاره ميسر شود .



— باب ششم —

فهرست

قراردادن برگردش — آرتون در آغل — رفتن بحوضه بالون —

دربوناد و انتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل —

جواب نیامدن از آرتون — روز دوم حرکت بسوی آغل —

تلگراف برده .

بزرگترین آرزوها ، و مهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مدد رسان پنهانیست که بر وجود داشتن او در جزیره دیگر شبهه برای مهاجران باقی نماند ، و هم در آنسی جستجو کردن ، و یالیدن انسان پنهان بجای و مقام اشقیار ازین خود مدد و کمکند که بکار انتخاب کرده اند و بجه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگر چه چابک حرکت کردن ، میخواست ولی بسبب زخمی بودن یک پای یکی از او ناافا حرکت شان تقد ریکهفته معطل ماند ، زیرا مهندس میخواست که سیاحت خود را بقدر چند روزی امتداد دهد لهذا اسباب و لوازمات بسیری میخواست که با خود بردارد که اینهم بر جور شدن پای او ناافا و وقوفست در ظرف این هفته کارهیکه در غرانیها و زوتیه مظره وسیعه اجرا کردن آن لادم بود همه را اجرا کردند ، و چون چند روز است که از آغل و حیوانات هم خبر نگرفته اند از آنرو فرستادن بر تونزابه آغل نیز قراردادند .

آرتون برای رفتن آغل و دوروز در آنجا ماندن و باز عودت کردن حاضر شد .  
مهندس گفت :

— جزیره ما حالامانند پیش امین نیست آرتون ، میخواست که یک آدم دیگر رفتن با تو همراه کنیم ؟

— نی موسیوس سیروس اگر ک از گرگ نمیترسد مانند این شش نفره بنظر من حکم یک نفر را دارد ، هیچ اندیشه نکنید .

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هر گاه يك واقعه و حادثه ظهور نماید همان لحظه بتلگراف ما را خبر بدهید .

آیرتون از رفقاً وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت با مضمون که :

( هر چیزی بجای خود است . خیر خیر نیست ) .

يك تلگرافی از او رسید .

بعد از اجرا شدن اینکار یا تقرووف ، وزه ده تون و هار بر نیز برای رفتن حوضه بالون حاضر شدند زیرا با تقرووف کشتی بان در خصوص دیدن بوئاد و انشور خیلی مرافی و تلاش دارد . و میگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب بر آمدند راست بسوی جبه زارتادورن رفتند . اگر تا بحوضه بالون رفته باشند مطلقاً که بوئاد و انشور را غصب کرده اند هر گاه برای فروختن درین وقت بازار بیع و شرا بر اید من به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چرا که بوجود خباثت آلود آنها نیاک کردید .

با تقرووف و رفتنیش ضمام چاشت را خورده و با مهندس و ناب وداع کرده براه افتادند . هر سه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . با تقرووف در تفنگ خود دو گانه انداخته است ، و از سر جنابانش چنان معلوم میشود که هر که پیش رویش بیاید سوال و جواب او را تلف کند .

ناب رفقاً را تا به پل سرسی برده ، و بعد از گذشتن آنها پل را برداشت . و در بین خود چنان قرار دادند که در اتنای بازگشت رفقاً يك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند و ناب آمده پل را می اندازد .

سه رفیق بر سر سرک روانه شدند اگر چه از غمرا نیتهای وز تا بحوضه بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقاً این مسافه را بدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام ، و هر طرف را دیده و پالیده حرکت میکردند . تا آنکه بحوضه بالون رسیدند . در راه بهیچ اثری از اشقیا بر نخوردند . کشتی خود را نیز در میان آبهای را کدو آرام حوضه مذکور ایستاده یافتند

و چون هر طرف اینحوضه با سنگلاخهای بلند محاطست از آنرو بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . پانقروف گفت :

— اشقیایا اینطرف نیامده اند . . . طلاق که بطرف جنگل فاروست رفته اند .  
هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اگر می آمدند بهمه حال یونان  
و انسور را بخود میبردند ما هم بجزیره تاپور دگر بار رفته نمیتوانستیم .  
ژده تون — راستست ، رفتن ما بجزیره تاپور یکبار دیگر خیلی ضرور و لازمست .  
زیرا در اوتاق آیرتون میباشد که يك کاغذی نوشته بگذاریم که اگر کشتی دو بقان بیاید بو  
دن آیرتون و ما را در جزیره لینقولن بداند .

پانقروف — کشتی حاضر است مسیوسیلیه ، هر وقتی که آرزو فرمائید بر رفتن حاضریم .  
ژده تون — هر وقتیکه سفر داخلی جزیره ما تمام شود ، و از جستجو و یافتن حائمی  
پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیره تاپور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حائمی پنهان ما در حق جزیره تاپور و لینقولن از ما زیاده  
تر واقف و آگاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبر خواهد بود !

پانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم ما را بشناسد ، و ما او را نشناسیم !  
اگر قضا زده است ما هم قضا زده ایم چرا الزما پنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیره  
لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد بیرون  
و باز می آید ؟ آیا حالا در جزیره است ؟ یا رفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده در یونان و انسور نشسته بودند . پانقروف بادبان  
کوچک کشتی را که باریسپان خودش بسته بود معاینه کرده فریاد بر آورده گفت :

— اینستکه به اینستکه باید انسان و اله و حیران گردد ! بسیار عجب است !

ژده تون — چیست پانقروف ؟

— اینستکه این گره را من زده ام !

پانقروف اینرا گفته و گرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بود نشان داد .

ژده تون — این گره را که تو زده دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا در اینجا آمده باشند ؟

— آنرا میدانم من که میدانم همینست که این کشتی یکبار از اینجا باز شده و دوباره بسته

شده است . بلی بلی ، باز شده است علامت دیگر هم برای باز شدنش یا قتم این است که

لنگر را هم برداشته اند و دوباره انداخته اند . چرا هنگامیکه من لنگر را انداخته و

کشتی را بسته بودم روی سوراخی را که لنگر از اینجا می افتد با تخته آن پوشیده بودم

حالا آنکه درینوقت باز است .

ژده تون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتی را غضب

کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه با آن فرار میکردند !

— آیا یکجا فرار میکردند آیا بجزیره تابور ؟ آن خبیثها اینقدر دلاوری ندارند که باین

کشتی کوچک در بحر محیط برآمده توانند .

هاربر — وهم اشقیا از جزیره تابور چه خبر داشته خواهند بود ؟

— شاهرا چه که میگوئید بگوئید . من همینقدر میگویم که چنانچه محقق میدانم که نام

من ( پانگروف بوناد وانتور ) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما از اینجا باز شده

و لنگر برداشته سفر کرده است .

هاربر و ژده تون ساکت شده چیزی نگفتند . اگر چه در باب بردن بوناد وانتور

را در پیش روی غرانیتها و زبا گذاشتن در همین جا بسیار مذاکره و مباحثه کردند ولی

بسبب نبودن لنگر گاه مناسب در انطرف و نیامدن اشقیا درینطرف هر چه با دایاد گفته

در همین جا گذاشتش را مناسب دیدند . و اینمسلله سفر بوناد وانتور را نیز بر اسرارهای

سابقه علاوه کرده از کشتی برآمدند و راه غرانیتها و زرا پیش گرفتند .

دو ساعت بعد بکنار نهر مرسی رسیده باران منتظر ورود خود یافتند . بغروب

نیم ساعت مانده بغرانیتها و زبا و سیوسیروس ملاقی گردیدند و دیدنیهای خود را بیکان

یگان بیان کرده موسیو سیروس زبیا آنها در بناب متفق الرأی گردید .  
وقت شام به آغل برای آیرتون یک تلگراف در خصوص آوردن بزها را با خود  
کشیدند اما بسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آیرتون که بزودی جواب میداد به  
این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگر چه مهندس از بنسئله در اول امر متحیر گردید  
اما فقا به این تأویل کردند که بلکه آیرتون با خطر ف برآمده و در راه خواهد بود لهذا  
تلگراف را نگرفته است .

مهم اجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چو نکه بنا بر قراریکه داده شده  
بود اسروز بوقت صبح باید که آیرتون بغرانیته او زیاید . ناب و پانقروف بر سر پا منتظر  
بایستادند . تا بظهر منتظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد  
باز هم آیرتون نیامد . باز تلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشه مهم اجران  
بدرجه نهایت رسید . آیا چه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته  
شد ؟ آیا اسیر افتاده ؟ هزار بر گفت :

— بلکه در سنو نهی تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

زه ده تون — میشود !

سیروس — تا فردا صبر کنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشه تمام تا بفر داصر کردند . صبح سیروس باز تلگراف کشید . باز هیچ جواب  
نیامد . گفت :

— به آغل باید برویم .

پانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب را در غرانیته او زی بگذارند . ناب تا بر پا ایشانرا همراهی کرده  
بعد از گذر کردن ایشان پل را میبرد ، و در پشت درختان منتظر ورود رفقا پنهن می  
کشند .

علی الصباح مهندس بارفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . و راه آغلا



پیشتر گفتند. تفنگهای خودشان را آماده و حاضر گرفته اند. دو طرفه راه پیشه زار است  
لهذا احتیاط بسیاری لازم است. اشقیای در پیشه زار پنهان بوده دفته اجرای خیانت  
کرده میتوانند. ازار و در راه تهلکه بسیار است.

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارند توپ پیش پیش میروند ولی  
هیچ آثار هیجان نمیکند. توپ هرگاه تهلکه حس کند بولوله می افتد ولی چون  
ساکت است معلوم میشود که هنوز تهلکه نیست. رفقاً در راه خط تلگراف را پیروی  
کرده میروند. بقدر دو میل راه رفته بودند که هار بر فریاد بر آوردند:

— سیم تلگراف بریده شده است!

رفقا رو بپزه دیدند که بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر ۷ کشیده شده  
بر زمین افتاده است. و هم بخوبی هویدا است که بدست انسان شده است. سیروس گفت:  
— ببینید که آیا تو بریده شده است؟

— بله بسیار وقت از بریده شدنش معلوم نمیشود.

یا قروف — به آغل برویم در اینجا کار را خواهیم دانست که چیست.

مهاجران در نیم راه هستند. از یک واقعه مدتهاست متأسفانه خیلی در بیم میباشند.  
جنبه افکارشان به این مشغول است که آیا آرتون بوعده خود چرانیامد؟ آیا سیم تلگراف  
را که بریده باشد؟ آیا چسان میشود که به آرتون ضرری نرسانده باشد؟

مهاجران بکمال اندیشه و هراس بدویدن پیش میروند. بحقیقت که مهاجران  
با آرتون یک محبت صمیمی پیدا کرده اند. همه در بیم اند که بادا بچاره آرتون از دست  
اشقیای خبیث هلاک شده باشد! تابه پیش جوی آب کوچکی که زمینهای آغل را آبیاری  
کرده بیرون میراید رسیدند در نیجارفتار خود را آهسته تر کردند. زیرا نزدیک بموقع  
مجادله شده اند. نمیخواهند که مانده و ناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خود را بالا  
کرده به بسیار دقت و بصیرت پیش میروند. به آغل هرا تقدر که نزدیکتر میشوند در  
توپ آثار هیجان و غرش بیشتر میگردد.





سکونتگاه اشعیا راست بر سره اش خورده

دیوار تخته‌ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد .  
دروازه آغل را بسته دیدند در آغل سکوت و سکونت تمام حکم فرما بود . نه از آبر تون  
و نه از کوفسندان هیچ صدایی و ندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— در ائیم .

ایرا گفته و بدروازه نزدیکشد . ز فغایش فاصله بیست قدم از دنبالش روان بو  
دند . سیروس سمیت رحبیر چوئی دروازه را برداشته هنوز يك پله آزا باز کرده بود  
که توپ شدت تمام بوعوه آغار مهاد . هماوقت از پشت دیوار تخته‌ئی يك تفنگی صدا کرده  
صداى تفنگرا ازینطرف دیوار يك آه پرا حطراب جا محراشی . قاطله نمود .  
گر این آه از دهن هار بر بوجوان بیچاره بر آمد که کله تفنگی خداز اده اشقیای . لمون  
راست بر سینه اش خورده و از پشتش بر آمده و بر زمینش غلطانیده است .

### باب هفتم

#### فهرست

زه ده تون و یا تقروف در آغل — نقل دادن هار بر مجروح را به اوتاق تخته‌ئی آغل —  
فریاد و معان یا تقروف درباره هار بر — معاينه کردن رحبهار بر از طرف مهندس  
وزه ده تون — پیدا شدن امید — به تاب چسان خبر بایدداد — امین  
يك واسطه خبر — جواب در ستادن باب .

یا تقروف بمجرد شنیدن آواز هار بر بی اختیار تفنگی خود را انداخته بر هار بر  
خود را پنداخت ، و بشدت فریاد بر آورده که :

— وای ! یسر من ! وای ! ولد عزیزم را کشتند . مهندس و مخبر نیز به پیش هار بر  
بونده مخبر گوش خود را بردلهار بر نهاده گفت :

— زنده است اما باید که او را بيك جای نقل بدهیم .

— بغرا نیتهاوز نمیشود چرا که بسیار دور است !

— به آغل ببریم .

— یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جاییکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل پینداخت .  
در اینجا دید که یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت .  
تفنگ شقی آتش گرفته کلاه . مهندس را از سرش بر بودویک کمی پیشانیشرا نیز بلیسید  
شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خود را آتش کند سیروس سمیت خود را باور سائیده  
هفته که بدست داشت بر جگرش حواله نمود ، و در آن واحد بدار البوارش فرستاد .  
پانقروف و زده تون نیز خود را بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان و اندا  
ختن دوشقی دیگر خود را از دیوار تخته‌بی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار  
کردند . دروازه آغلرا آمده باز کردند ، و هاربر را بکمال احتیاط و آرامی برداشته  
به او تاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در اینجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخواب  
یا نیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هر طرف آغلرا بیاید اشقیا را نیافت . دروازه آغل  
را بند کرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیر متحرک افتاده بود . پانقروف از  
دیدن ایحالت مانند دیوانه کان فریادها میزند ، و گریه میکند ، و جامه چاک میکند ،  
سر خود را بدیوارها میزند . مهندس و زده تون او را تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا  
که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

با وجود آنهم برای رهایی دادن هاربر را از پنجه‌مات هر - هی و کوششیکه از دست  
شان می آید دریغ نمیکنند . زده تون در فن طبابت نایکدرجه مهارت دارد . و بسببیکه  
در محاربه های بسیاری ، و وجه دگشته بصورت تداوی زخهای کله و تیغ واقف شده است  
مهندس نیز در ینباب سراسربی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی  
هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروخی افتاده بود . زده تون از ینحال به اندیشه و حیرت افتاد . این  
پیهوشی هاربر ارضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن کله بر استخوان پیش

آمده است .

سینه هاربر را باز کردند . خون را از جای زخم بادسپال تراک کردند . زخم را با آب سرد بخوبی شستند . بعد از شستن دهن زخم بمیدان برآمد . دیدند که يك سوراخ بیضی اشکلی در مابین استخوان قیورغه سوم و چهارم وجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخ است که گله از اینجا درآمده است .

هاربر را به احتیاط بپهلوی گردانیدند . از دهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برآمد گویا نفس آخرین خود را تسلیم نمود .

پشت هاربر نیز غرقه خون است . آن طرف را نیز با آب بسیار شسته بادسپال پاک کردند . درین طرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بود که گله از طرف سینه درآمده ازین طرف بیرون برآمده است زه ده تون گفت :

— خدا را شکر است که گله بدرون نمانده و گرنه برای کشیدن آن خیلی مشکلات

بر میخوردیم .

مهندس — آیا قلب چسبانست ؟

— گله بر دل برابر نیامده ، هر گاه بر ابرمی آمد حالا جان میداد .

پانقروف تنها گله آخری را شنیده فغان بر آورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — فی نموده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند . حتی صدای خفیفی نیز بر آورد اما اگر تو میخواهی که پسر ت جور شود خود را بباید که استوار و متین داری بفریادهای بیجا خود را هم از کار می اندازی و ما را هم ، وقت وقت معاونت و عقل و هوش را بسر داشتنت .

پانقروف بیچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب از چشمانش اشک جاری گردید . زه ده تون به مداوات آغاز نهاد . در اول امر دانستن این مسئله ضرور است که آیا گله در داخل چگونه خرابیها بعمل آورده و بکدام اعضا ضرر رسانیده ؟

ژده تون لازم بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نمود . و التهاب پیدا نکرد  
دن اطراف زخم را با حاصل نشدن چهار درك و اندیشه کرد . اما دواهای دفع کردن اینها را  
از کجا باید پیدا کرد ؟ و جلوگیری آماس داخلی و التهاب خارجی و چهار چسان باید کرد ؟  
ژده تون گفت :

— در اول زخم را از دو طرف باید بستیم و رفتن خون را منع کنیم چرا خون بسیار  
ضایع شده و هزار برابر سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که آب سرد خیلی بشوئیم تا التهاب در زخم پیدا نشود .  
اها نوجوان را بیک بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته مداوات ابتدا  
نمودند ، ژده تون ها ، بر پیچازه را باز بکمال دقت مایسه کرد . دید که مانند کهر باز زد  
گر دیده ، ژده تون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست و دلم می لرزد بمن باید ، معاونت کنید ، یکجا باید  
کار کنیم .

— دست و پاچه ، شود دوست من ، برای ما حالا سکونت و بهوشیاری کار کردن لازم  
است . اصل ، قصد هار بر را از پنجه سرنگ رها نیدن است .

ژده تون از این سخن مهندس کسب سکونت نموده در پیش خوابگاه هار بر بنشست ،  
سیروس بر ایستاده است با نفرو ف گریبان چاك ، و و هایش پریشان ، و اشکهایش  
روان نشسته و بی اختیارانه پارچه های زخم بستن را ترتیب میدهد .

ژده تون با شاوره مهندس چنان قرار داد که دهن زخمها را بصورت بسیار محکم  
نباید بست تا فعل تقیع درد درون بعمل نیاید . لهذا زخمها را بصورتیکه دهنهای شان  
سراسر بند نشود با پارچه ها بسته کردند . و آب سرد بسیاری آورده بر پارچه هار بر محتم  
گرفتند استعمال آب سرد در عالم طبابت از واسطه های نخستین دفع کننده التهابات شمر  
ده میشود . آب سرد هم زخم را از التهاب منع میدارد ، و هم از تماس هوا محافظه میکند ،  
و هم زخم را به استراحت میگذارد .

ژه ده ٹون و سیروس چنین قرار داده بکار آغاز نهادند. بر دهن زخمها قاشقهای ریش  
ریش شده که یا قروف حاضر کرده بود گذاشته و با آب سرد تر کردن گرفتند.

یا قروف در اوتاق آتش افروخت ، بعضی مباحث نافعه نبتة که خود هاربر به  
دست خود آنها را گرد آورده بود و چیزی از آن آیرتون با خود آورده بود در چاهجوش  
جوشانیدند . هاربر را از آن نوشانیدند . بچاه هار را در دنیا بخبرونی عوش افتاده  
است حرارتش بسیار شدت دارد ، آنروز و آنشب با اینصورت گذر نمود . حیات  
ها بر بیک تاریخام بسیار بازیکی موسط است .

روز دیگر یعنی ۱۲ ماه نشین ثانی ، فطایکفدري امیدوار شدند . هاربر بیوش آمد ،  
چشمان خود را باز کرد ، یا قروف و سیروس را شاحت . هاربر به از خوردن که  
بیوش شده از هیچ چیزی خبر ندارد . در فقاہمة واقعات را به پس نهادند و دانند که  
اگر چه حیاتش در آنها است اما به اسزاحت کلی و حرکت نکردن قطعی محتجست .  
و چون همیشه آب سرد بر زخمها میفشارند ، هاربر در در اکثر حس میکند . فعل تفریح  
بصورت منتظرانه بعمل آمده . حرارت تمامقص رو نهاد . در فقاہیم متابع و خیمه ابتدایی  
زخم هاربر یکفدري امین شدند . شدت فریاد و ناله یا قروف نیز کمترکی تسکین یافت .  
هاربر باز بیوش شد اما اینبار بیوشیش است و خواب راحتی بود . یا قروف گفت :  
— رهایی یافتن فرزند مرا آیا امیدوار هستید . و سیروس ژه ده ٹون ؟ باید که هر لحظه  
امیدواری خود را بمن خبر بدید !

— آری یا قروف بسیار امیدوارم . هاربر انشاء اللہ میرسد ، اگر چه زخم بسیار  
سنگین و مهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهد شد .

مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیرا کله جگر سفید را شکافته گشته  
است . اما با وجود آنهم شکافته شدن این عضو موجب ممات نمیشود .

مهاجران درین مدت بیست و چهار ساعت تنها با هاربر مشغول گشته اند . و بذاکر  
و اندیشه اشقیاء باز ظهور یافتن آنها ، و تهلکه های پردهشتی که از وجود خبیثت آود آنها



بوقوع آید هیچ فرصت نیافتند .

با نقر و ف در پیش فرارش ہار بر پاسیان شدہ . مهندس و ژہ دہ تون پالیدن و جستجوی آیر تون بر آمدند . ہر طرف آغلرا بکمال دقت پالیدند . نہ از آیر تون ونہ از اشقیبا اثری یافتند . آیا آیر تون بیچارہ را چہ پیش آمد ؟ آبادست اشقیبا اسیر شدہ با خود بردہ اند یا بدست غدر آنہا ہلاک کردیدہ ؟ سیروس گفت :

— بر آیر تون بیچارہ سنا کھانی هجوم آوردہ اند ، و بیخبرانہ اورا تلف کردہ اند ، و لاشہ اورا بردہ در یک گوشہ یا مغاک انداختہ اند .

— میشود کہ ہمچنین باشد . و ہم بعد از انکہ آیر تون را ہلاک کردہ اند در آغل بکمال استراحت نشستہ اند . و چون مارا دیدند کہ می آیم بعد از کمی مقابلہ و آوردن این فلاکت را بر ما قرار کردہ اند .

— بلی ! حتی یکی از ان ماموران را من خود دیدم کہ بسوی دامنہ جنوبی کوہ فرانقلن بتاخت بود ، و توپ نیز در پی آہا نایکجائی و لولہ کردہ دوید .

— بہر حال ، بیاید کہ ما حالا یکمدتی در آغل ماندہ ہار بر را تدابیر کنیم تا آنکہ بیچارہ یکقدری بحال آمدہ بدون تہاکہ اورا بغیرا بیتھاوز نقل دادہ بتوایم .

بعد از شفا یافتن ہار بر ہر طرف جزیرہ را گردش کردہ وجود منجوس آنحائنان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائز نیست . با نقر و ف خوب فہمیدہ بود . این سگہار امانتد زاغہا ، بیایست کہ با مرحمت ہلاک . بیکردیم .

— حالا اینرا بگوئید کہ ناہرا چہ خواہیم کرد .

— باب در غرا بیتھاوز بہ امانت !

— اما اگر بسبب نیامدن ما بہ اندیشہ افتادہ و پرخواستہ روان شود ؟

— اینکار را اگر بکنند خیلی بد خواہد بود چرا کہ بہمہ حال اورا نیز در راہ تلف

خواہند کرد !

— من طبیعت او را میدانم همه حال خواهد آمد !  
— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود . یا نقر و ف را در نجاتها گذاشتن هم نمیشود .  
توبایا نقر و ف به محافظه و پاسبانی هار بردر نجاتمان . من تنهارفته و باز میآیم .  
— نی نی سیروس این بهیچصورت نمیشود . در نجاتلاوری هیچ فائده نمی بخشند .  
اشقیای خدیث در بیرون آغل بسخودارند ، و در بیطرف و آنطرف به قابو نشسته اند  
اگر برائیم یک مصیبت مادم مصیبت خواهد شد !

— آیدیکر واسطه خبر نخواهیم یافت ؟

مهندس در متفکر بود که چشمش به توپ بر خورد که دم جنبانی کرده و در پیش  
پایهای صاحب خود در جهیدن و لاله بازی کردن بود گویا بلسان حال میفهمانید : که  
« آیا سرانمی بینید ؟ » مهندس یک یکبار امید واز گردیدم بر توپ فریاد کرده ، توپ  
بدو یا لاله کمان ایستاده شد !

ژده تون تصویر مهندس را در ک کرده گفت :

— خوب یافتی موسیو سیروس ! از راه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته  
و باز ما خبر آورده میتوانند .

ژده تون بزودی از جزدان خود یک کاغذی بریده اینچند کلمه را بران تحریر نمود :  
« هار بر زخمیست . مادر آغل هستیم ، بر خود هوش کن از غمرا نیتها و زیرون . شو .

آیا از اشعار انطرف چیزی اثری هست ؟ یا توپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده در حلقه گردن توپ بصورت معلوم دار او میخندند . مهندس

سگ را نار داده و دست بر و کشیده و دروازه آغل را باز کرده و راه غمرا نیتها و زیرون نموده گفت :

— تو یک من دوست من ! ناب ناب ! بدو ! جانم ! ناب ناب ! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسختن مهندس بر جهید ، و مقصد را بخوبی دانست که بچالاکتی ساخت

شده از نظر پنهان گردید . دروازه آغل بسته باز به پیش مریض آمدند ، هار بر بیروش

افتاده است . یا نقر و ف بر پارچه های روی زخم در آب فشانیست .

ژه ده نون بخاطر کردن طعام برداخت . قدری شیر از حیوانات دوخته آورده ،  
و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته با قاشق بدهن هار بر ریختن  
گرفت و یک شوربانی نیز برای خود شان حاضر نمود . مهندس سپاسبانی مشغول بود .  
مهاجران بکمال اندیشه و بی صبری باز گشتن توپ را مدنظر بودند . مهندس و  
ژه ده نون تفنگ بدست در پشت دروازه منتظر بودند . که بنا گهان یکصدای تفنگی  
بلند شد و در عقب آن عوعوع توپ هم برآمد . مهندس بجای یکی دروازه را باز کرده  
دید که از مسافت صد قدم دور تر دو تفنگ با آتش شده است . مگر خبیثمادر انجبا بقابول نشسته  
اند . ژه ده نون و مهندس آنجا را نشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از  
دروازه درآمد و در پیش پا های افندی خود به لابه باری آغاز نهاد . مگر خائن بر  
توپ آتش کرده بودند که از اثر کله بعضی وو های آخر دم توپ سوخته شده بود .  
مهندس دروازه آغل را بسته سگرا در آغوش گرفته بحیثیت بیوسید . در گوی  
توپ کاغذی آویخته بود که از خط بر هم و در هم آن شناخته میشد که نوشته نابت .  
کاغذ را گرفته دیدند که ناب ایچنین نوشته :

«درینظر فها از اشقیای آری نیست ! از جای خود حرکت نمیکنم . در حق ووسبو  
هار بردعای بکنم .»

### — باب هشتم —

#### — فهرست —

اشقیادر جوار آغل — اقامت موقه — تدایوی هار بر — مسرت نختین

پانقروف — تحظر ماضی — چه چیز هاست — فکر سیروس سمیت .

پس معلوم شد که اشقیادر اطراف آغل به کین نشسته اند ، و قصد دارند که بچاره  
کترایکان یکان هدف کله غدر و خیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ؛ زیرا  
اشقیای خبیث بی آنکه خود را نشان بدهند مهاجران را دیده نشان میکنند ، و خود

شان از هجوم محفوظ میمانند .

بنا برین سیروس سمیت قرار داد که یکمدهتی در آغل بمانند . خوراکی در آغل بسیار است . اسباب و لوازمات نیز تا یکد رجه در اوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیر از انتظار کشیدن و صبر کردن دیگر چاره نیست . هاربر بعد از آنکه صحت یابد همگی ما اتفاق کرده یک اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . و هم باینصورت پالیدن و جستجو کردنی که در مدنظر داریم نیز بعمل خواهد آمد .

یا نقر و ف — یعنی حامی پنهان خود را خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگویم ، و سیروس در مسئله هجوم اشقیبا و مجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی ترسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار بر ما خواهد آمد که در انوقت دست معاونت خود را در از خواهد کرد ! حال این بحث را بگذاریم ، لازه ترین چیزها حیات هاربر است . اینسکه حزن انگیزترین کارهای رفقا تدایوی زخم هاربر است . چند روز دیگر هم گذشت در احوال هاربر آثار شدت و خیمه دیده نشد . تربندی با آب سرد جلوگیری التهاب و تقیح زخم را به بسیار خوبی نمودند ، و هم آبیکه در آغل می آید از معدن گوگرد میآید که اینهم برای التیام و خوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گئی رو نهاد . امید حیات در و مشاهده شد . اما ضعف و ناتوانی آنقدر بر و مستولی شده که از شناخت بر آمده است . اما مشروباب مفرحه باومینوشا نند . و همیشه در باب استراحت او میکوشند . استراحت فایده کای باو میسرساند . سیروس و ژده دتون و یا نقر و ف در خصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصل کرده اند . بعد از شش روز هاربر بحال آمده بنالش آغاز نهاد و بخوردن طعامهای خفیف نیز

• میل نمود . یکقدری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقایگان تبسم لطیفی نیز  
• مینمود که ترکی بسخن هم آمده پرسید که :

— آرتون کجاست ؟

پا نفرو ف از برای آنکه هاز بر مضطرب نشود گفت :

— برای ما وقت ناب بغرائتها و زرفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند  
آنوقت بآنها نشان خواهیم داد که به فحبه کی و دزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا  
چه میگوئی که موسیو سمیت فکر نیکویی و خوبی بآنها افتاده بود ! من خوبی و نیکویی  
را در میان تفنگ خود انداخته با کله های بزرگ زرگی بحضور شقاوت نشورشان  
تقدیم و پیشکش میکنم !

هازر — آیا دوباره دیده شده اند ؟

— فی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنها را پیدا نکرده استقامت را از ان  
مله و نان حاش بگیریم پس تو یکبار جور شوی بعد از ان کار آنها را خواهیم اندیشید ؟ حالا  
مقصد جور شدن تست !

— پا نفرو ف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هازر ! هیچ اندیشه مکن ! از در آمدن یک کله در سینه  
مانند تو یک پهلو ان دلاور چه میباید ؟ اینگونه کله ها مانند یکبار بچه ایست .

تا خوشی هازر زرفه زرفه کسب حفت میبود . اگر دیگر کس و عکس عملی بطهور  
نیاید اعاده عافیت محقق است . اما اگر کله در داخل سینه میماند ، و عملیات جراحی لا  
زم میآمد آیا حال مهاجران بچه ، مجرب میشد ؟ ژم ده تون گفت :

— هر گاه بیادم می آید که اگر کله در داخل میماند و هازر بدست می ایستد .

سیروس -- هر گاه عملیات جراحی لازم میآمد تردد نمیکردیدی موسیو سپیله ؟

— البته نمیکردم ! اما شکر خدا را که مجبوریت دست نداد !

اینست که مهاجران پیچیده چنانچه تا بحال بدیگر کارها ، ظاهر عتایت ربانی گردیده اند

در مسئله جراحت هار بر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار انجمن نخواهد بود .  
مهندس چنان حس میکند که تا بحال هر چیزی موافق آرزوی شان بعمل آمده ، در جزیره ، عادت  
و نباتات و هر گونه حیوانات را فراوان یافتند و از همه آنها بخوبی وجه استفاده کردند .  
حی گاه گاه بدست همت يك . ماون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهایی یافتند . اما اگر  
کار به اینصورت دوام نورد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم وفقیست  
و کامیابی خود بهراس افتاد . اگر چه کشتنی در زمان دریایی بیکصورت بسیار غریبی  
غرق گردید اما شش نفر از آنها در جزیره راه ده راحت و سعادت مهاجران را مختل سا  
خت . زیرا در مجادله اولی ضرر و زیان مهاجران از زیان اشقیای بیشتر بعمل آمد . آرتون  
زنده غائب گردید ، هار بر بصورت ، هالك مجروح شده . از آنها تنها یک نفر بدست سیروس  
سمیت تلف گردیده که به این حساب اشقیای در دم حاضر غالب و مهاجران ، غلوب شمرده  
میشوند . غرانیتهاوز ، و آغل هر دو در زیر محاصره مانده ، قوت مهاجران نیز تقسیم  
یافت که درینوقت در مقابل پنجفر اشقیای بیرحم خان مسلح یکجا ، سه نفر دلشکسته  
تنهایی مانده اند . قوت خارق العاده ستهانی که تا بحال در هر بار و هر حامیات ها و عادت های  
علنی رسانیده درین بار می بیند که آن قوت نیز پس مانده است .

با وجود آنهم دو چار نومییدی نیستند ، بکمال جسارت و دلآوری در روی فلاکت  
ها و مصیبت های آمدنی مقاومت و پایداری کردند و بر خود گرفته اند .

### — باب نهم —

#### — فهرست —

از ناب خبری نیست — تکلیف ژده ده تون و بانقر وف قبول نمیشود —

گردش ژده ده تون — یکپا ریجه قماش — يك مکتوب —

در حال عزیمت ، واصلت به منظره وسیعه .

مريض روز بروز بحال صحت در پیشرفت ، آرزوی یگانه ، مهاجران آنست که

هار بر بچا بکی یکقدری قوت یابد تا بغرا نیتهاوز نقل داده شود . چرا که خاندان آغل اگر چه مکمل باشد ولی راحت و اسباب لازمه که در غرا نیتهاوز موجود است هیچگاه در آغل میسر نمیشود . و هم اگر در غرا نیتهاوز باشند همه یکجا و بسیار محفوظ و از شر اعدا در امان میباشند .

از ناب هیچ خبر ندارند . اما برای ناب پریشان بودن و بفکر افتادن هم چندان لزومی ندارد . زیرا از مکی دلاور خود را در غرا نیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتوانند دوباره توپ را بفرستادن غرا نیتهاوز لازم ندیدند زیرا سنگ صادق را هدف کله خائنان نمودن هیچ معنای ندارد .

در ۲۹ ماه در حالتیکه هار بر بخواب بیروشی بود در فقاد باب چگونگی دفع حضرت اشقیای بخان بخدا کرده آغاز نهادند . ژه ده تون گفت :

— دوستان من ! درینوقت از آغل بغرا نیتهاوز رفتن خود را هدف دانه دانه اشقیای کردنت . لهذا از آن صرف نظر کردن ، و درینوقت چه لازم بود ترا باید اندیشه نمائیم . پانقروف — من میگویم که اگر کله این خائنان پروا نباید کرده هر گاه . و سیوسروس اذن بدهد من همین لحظه به بر آمدن حاضریم .

مهندس — یک آدم بایک آدم بخوبی ، مقابله میتوانند لکن ماسه نفرو آنها بخنفراند ! ژه ده تون — من هم رای پانقروف را میپسندم اگر اذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده و توپ را به پیش انداخته میبرائیم .

مهندس — هیچ چائن نیست . آیا فکر نمیکنید که اشقیای چون بیرون بر آمدن شمارا از آغل به بیند میدانند که یک پسر مجروح و من در اینجا مانده ام ها نا لحظه بر آغل هجوم می آوردند .

پانقروف — حق بدست شماست اگر ما برایم آغل را به شبهه ضبط میکنند ، ایکاش در غرا نیتهاوز میبودیم .

مهندس — بلی اگر در غرا نیتهاوز میبودیم زخمی خود را در پیش ناب گذاشته

خود ما میبرایم ، و جنگل را گردش کرده با این جانورهای مفترسه بجهت میدادیم . حال باید تا وقتی که همه ما یکجا از آغل برآمده بتوانیم چار باچار صبر کردن لازمست .

سخنانش مهندس خیلی مقبول بود ، جواب او داده نمیشد . ژده تون گفت :

— ایکاش آرتون هم با ما بود . بجزاره آرتون باز کشتش معلوم حیات بسیار کوتاه بود .

یا نقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شاید بگویند !

ژده تون — چه اگر گمان داری که آرتون را کشته اند ؟

یا نقروف — اگر از کشتن آن فایده داشته باشید البته که نکشته اند !

ژده تون — از اینسخت چندان معلوم میشود که گمان داری که آرتون بر اثر بی قرینگی

خود دستیک کرده و ضایقه انسانیت و وفاتش را قرا موش کرده باشد ؟

یا نقروف — که میداند ؟

مهندس — فکر شما درینباب سراسر بخطاست یا نقروف ، اگر اینچنین گمانی مرا

زیاده متالم خواهی نمود . بصدقت آرتون من ضامنم .

ژده تون — من هم ضامنم .

یا نقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد ، درینوقت ژده تون به هر دو مگر

است . درختن همه باکهای رنگارنگ من نیست ، زهیب ، تپه ، دانه ، نموی ، سوره

هوگا ، و زباید من نیست . بسیار من روغ تیک بر تپه ، مطاره وسیعه کانت شده سترون

درو آنها رسیده است . حال آنکه من جران بجزیره پراکنده و پریشان محصور مانده زده

یکچند بار ژده تون تفنگ خود را بدست گرفته و توبه درپیش نهخته طرف

آغل ایک یک دوری اجرا کرد . هیچ یک علاوه شبیه ناکی ندید . توبه نیز چون

هیچ فریاد و هیچانی ندارد چنان معلوم میشود که اشقیه بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژده تون باز در حالتیکه اطراف و جواب اشرا دور میگرد

در یکجایی رسید که توبه بنای هیچانرا گذاشت . باینطرف و آنطرف جهیدن گرفت

و هر طرف را بویکشید . بعضی اشارتهای غریب و عجیبی اجرا مینمود .



ژده تون حیوان را بشوق و حرکت می آورد سبب هیجان او را فهمیدن میخواست خودش نیز در خنجر اسپر گرفته و تفنگ را حاضر کرده پیش میرفت . اما از حرکات سنگ بودن آدم در آنجاها حس نمیشد چرا که اگر سنگ آدم را حس میکرد البته که عوعوه و لوله زیادی می انداخت .

بقدر نجه دقیقه گذشت . که در بن اشناک یکی یکبار خود را در میان بوته زاری انداخته و یکبار چه قماش کافی بدهن خود گرفته بیرون برآمد . باز چه قماش از یک لباس بریده و پاره شده بود .

ژده تون قماش مذکور را گرفته به آغل آمد . و کیفیت را بمهندس بیان کرده قماش را باو نمود . مهندس قماش مذکور را شناخت که از قماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالا هیچ شبهه مانند که اشقیابنا کهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیرتون نیز با آنها مقابله و مقاومت نموده است ، اما آخر الامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیر افتاده و بهر شش نفر آنرا بسته کرده بزور با خود برده اند حتی یکبار چه از لباس او در بوطه هابند مانده است آیا بعد ازین دیگر شبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت جاتی نمائند یا تروق ؟

— فی موسیو سیروس ! من از بسیار وقت از ان فکر خود فارغ و نادم گشتم ! اما ازین حارثه یک چیزی دیگری استدلال میشود !  
— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل گشته نشده است بلکه تا بحال زنده است . اشقیابنا بلکه آیرتون تراشته اند که در اوسترالیاریس اشقیابنجوئیس است لهذا آنرا با خود بزور برده اند تا با خود رفیق سازند !

رفقار همین فکر قرار دادند ، و به امید افادند که اگر آیرتون زنده اسیر باشد البته یک چاره برای فرار خود خواهد یافت . و هم این اندیشه افکارها جریان را سراسر

زیر و زیر میداشت که اشقیار غمرا نیتها و ز هجوم ببرند اگر چه بخود غمرا نیتها و ز ضرری رسانیده نتوانند ولی تپه منظره وسیعه را سراسر خراب خواهند کرد . هار بر بسپی که محبوسیت رفتار ادر آغل ناخوشی او باعث شده دایما از جور بودن خود و رفتن بغرا نیتها و ز بحث میراند و میگردد که :

— از زحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، و میدانم که اگر بغرا نیتها و ز برویم . هوای دریای من خیلی خوب و موافق آید بر خیزید که برویم . صراحتاً که آرتون با خود آورده بایک اوناغانیز البته در اینجا خواهد بود !

اما زده تون از بیم آنکه مباد از خم هار بر که نو بهم آمده است باز پس باز شود آرتون زوی هار بر را باطبیع رد میکرد .

امادرین اثنا بیک واقعه ظهور یافت که رفتن بغرا نیتها و ز برای مهاجران امر مجبوری گردید ، و ازین رفتن نتیجه خیلی پرالمی ظهور یافت :

۹ . ماه کانون اول بود که مهاجران در اوتاق هار بر نشسته بودند ، و از هر در و رهگذر سخنان میراندند که ناگهان ولوله شدت تا ک توب را شنیدند .

سیروس ، ژده تون ، پانقروف هر سه نفر تفنگهای خود را برداشته بیرون دویدند توب در پیش دیوار تخته بی بجھیدن و ولوله کردن دوام دارد ، و از اوضاع و حرکاتش آثار فرحت و شادمانی بدیدار میگردد . و آثار قهر و غضب معلوم نمیشود . هندس گفت :

— آیا کسی می آید ؟

— بلی !

— اما دشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یا آنکه آرتون .

این سخنان را هنوز تمام نکرده بودند که یک وجودی از پشت پرده تخته بی بر جهیده بیرون آغل بیفتاد . آیا که باشد که به پسندید ؟

مگر ستری ژوپ نیاید ؟

حالا سرت ، و شادمانی توپ را تماشا کنید ؛ آنچه خیزها اینجا آنچه خود شامدیا ؛  
یا قروف بحیرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده تون — ناب فرستاده است ؛

• همدس — همه حال کاغذ آورده است •

پا قروف بوزینه را پالیدن گرفت • در گردن میمون یک خر یطه کلک کوچکی  
آویزان بود • در درون خر یطه بدستخط ناب یک کاغذی • وجود بود که اینچند کلمه  
بر آن نوشته شده بود •

« جمعه • ساعت ٦ • صبح • »

« اشقیاء منظره وسیعه را استیلا کردند »

( ناب )

ساز فیتی ز خواندن اینسکلت بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگوید بروی همدیگر  
بصیرت نظر کردند و برخاسته بخفته درآمدند • چه باید کرد ؟ هر گاه اشقیاء در تپه منظره  
وسیه باشند هر چیز را محو شده آید دانست • هار بر چون بطرف رفقا نظر کرد دانست که  
کار خرابی گرفته است • علی الخصوص که ژوپ را هم در میان رفقا دید بخوبی دانست که در  
ضرا نیتها روز فلاحتی ظهور نموده است • لهذا گفت :

— • و سید سیروس رفتن میبخوام • بزحمت راه تاب و توان در خود می بینم •

ژه ده تون در نزدیک نوجوان آمده و نبض و زخمش را معاینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم •

فکر کردند که هار بر را بچه ببرند • هر گاه زنییل مانند یک چیزی بسازند و هار بر را  
در آن انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر و راحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو  
آدم شان بیکارویی سلاح میانند در آسای هجوم اشقیاء مقابله و مدافعه کردن شان محال میشود •

ینا برین قرار دادند که چار تا چارهار بر را باید با عرابه که آیرتون با خود آورده نقل بدهند،  
اونانرا آورده عرابه به بستند علفهای نرم بسیار بسیاری در عرابه برینختند لحاف  
ونهاین و دیگر کالایی که در اوتاق آیرتون موجود بود همه را در عرابه فرش کردند و هار بر  
را با فراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته در عرابه گذاشتند .

هوا خیلی خوب و صافست . سیروس پرسید که :

— تفنگها پر و حاضر است ؟

— بلی .

— تو چگونگی هار بر ؟

— امین باشید موسیو سیروس ! انشاء الله در راه نخواهم سرد .

سیروس باز تردید کرد ، امر حرکت را نخواست که بدهد . اما دانست که اگر تاخیر

شود هار بر خیلی متأذی خواهد شد ، لهذا بکمال حسرت و جسارت :

— مارش .

گفته حرکت نمود . دروازه آغل را باز کردند توپ ، و ژوب به بیرون چسبیدند .

عرابه با هسته گی بیرون نشد . دروازه را بسته بر راه روانه شدند .

یا نقر و ف بیکدست طپانجه شش میله و بیکدست لجام اونانرا گرفته عرابه را میکشید .

سیروس و ژوب در دو طرف عرابه تفنگهای خود را حاضر گرفته پیش برقتند .

توپ صداقت شعار ، و ژوب وفا کردار پیش از همه در دو طرفه راه تفتیش و تجسس

کرده ، بیرون اما هیچ علامت خوف و هیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته

میرانند در انشای راه هیچ اثری از اشقیای پدیدار نشد . بقدر دو ساعت طی مسافه کرده بو

دند که دریا پدیدار شد و تپه ، منظره وسیعه نیز نمایان گردید .

درین اثنا یا نقر و ف عرابه را توقف داده بد هشت فریاد بر آورد که :

— لعنت یاد بر اشقیای !

اینرا گفته و دو دکشینی را که از تپه ، منظره وسیعه میبر آمد بر فقا نشان داد .

مگر اشقیای خبیث چپری ، و آسیاب بادی ، و سرخانچه ها و سایر بناهایی که هزاران  
زحمت در بقدر مدت مهاجران بنا نموده اند همه را آتش داده اند . در میان دودهایک  
آدمی دیده میشد که بکمال تلاش باسنطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که  
برای خاموش کردن آتش سعی میورزند .

مهاجران نارا آواز دادند . ناب شنید بتاخت بیامد . پلرا انداخته همراه و مها  
جران داخل تپه منظره وسیعه گردیدند .

مگر اشقیا بعد از آنکه تپه منظره وسیعه را خراب کرده اند پاش از نیمساعت بطرف  
جنگل فرار کرده دفع شده اند . ناب پرسید که :

— موسیو هار بر چسانست و کجاست ؟

ژده تون به همراه اشارت کرده خودش نیز همراه نزدیکشد .

مگر هار بر بیچاره سیهوش شده از خود در گذشته بود .

## — ﴿ باب دهم ﴾ —

﴿ فهرست ﴾

هار بر انرا نیتهاوز نقل میدهند — ناب واقعات را نقل میکند —

گردش موسیو سیروس در منظره وسیعه — جسارت های مها

جران بشدت مرص هار بر عاجز میانند — پوست درخت

بید — حتمای بسیار مهلك — توپ بازولوله میکند

مهاجران خسارت های تپه منظره وسیعه ، و تهاککه بودن اشقیا در جزیره همه  
دافراوش کردند . چرا که حال هار بر خیلی خرابست . در اثنای نقل از آغل بغرا  
نیتهاوز بسبب حرکت همراه البه که بعضی تبدلات داخلی در زخم هار بر بوقوع آمده  
که مرضش کسب شدت ورزیده . هوزرژه ده تون نمیدانند که چه شده ولی او نیز مانند  
دیگر رفقا از وضع و هیئت هار بر دوچار نومیدی شده است .

رفقا ارچو بهاوشاخهایک زنبیلی ساخته نوجوان را بکمال آهسته گی و احتیاط دران

بخواهید بیدار شوید . بعد از ده دقیقه بدامنه غرائتهاوزر سیده بواسطه ماشین نزول و صعود بالا بر آمدند . بعد از کمتری هار برابر بسترش بخواهید بیدار شوید .  
هر واسطه و علاجی که بود صرف کردند تا آنکه هار بر بهوش آمده چشمهای خود را باز کرده توانست . اگر چه بسوی رفقایك تبسم شیرین شکرانه نمود ولی بر سخن گفتن مقدر نشد .

زه ده تون زخم را باز کرد . چرا که به بیند که زخم مبادا باز نشده باشد اما دید که زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده . پس اینحال از چه پیش آمده است ؟  
هار بر بیک خواب بسیار پر هیجان و حرارتناکی فرورفت . زه ده تون و پا تقریفاً در نزد بسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثنا سیروس سمیت و قوعا تیکه در آغل بر آنها وارد آمده به ناب ، و ناب نیز وقوعا تیکه در بجا بر و پیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :  
— یکشب پیش ازین در صرافانچه ها بودم . دیدم که اشقیادر کنار بیشه زار ژا قمار پدیدار شدند . یکی از آنها بر کنار نهر سراسی نزدیک شده بود که من فرصت را غنیمت دانسته برو آتش کردم . ولی چون تاریکی بود ندا نستم که گاه ام کارگر شد یا نشد بعد از آن بغرائتهاوز آمده تحصن نمودم . چونکه دانستم که قوت من با آنها مقابله نمیتواند و چون بقدر نوزده روز بود که از شاهم خبری نداشتم و موسیوها بر دانه میدانستم که مجروحست ، و در آمدن اشقیار ایند در تپه محقق دانستم لهذا مجبور شده با ژوپ برای شما خبر فرستادم .

در اینجا موسیو سیروس سخن ناب را بریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگر برای ما خبر نمیفرستادی و هار بر بدینحال نمیشد خوبتر میدود .  
والحاصل در وقت حاضر موجود بودن اشقیادر جزیره برای مهاجران تهلکه عظیمی شمرده میشود ، و تا وجود خبائت آلود اینها از میدان بر طرف نشود ممکن نیست که راحت و سعادت اولی خود را بیابند .

ژه ده ٹون و پانچروف در تزدہار بر مانده . مهندس و تاب پنخوبی خود را مسلح کرده  
برای تقطیس بہ تپہ . منظرہ وسیعہ بر آمدند .

اشقیادرتپہ . منظرہ وسیعہ خسارتہای پیشماری بعمل آورده اند اکثر بناہارا آتش  
زده اند کشتزار ہارا پامال نموده اند . ولی تا بحمد شمینہ ہا و ساحل پیشروی غراتہاوز  
فرو نیامده اند .

سیروس سمیت تاب ساحل نہر مرسی و از انجا بخندق غلیسرین ہر طرف تپہ . منظرہ  
وسیعہ را گردید از اشقیاکسیرا نیافت . لہذا دانست کہ ازینطرفہا بدیگر طرف دفع  
شده رفته اند .

مزروعات . منظرہ وسیعہ تمامہا پامال شده ، مرغانیچہ ہا سرا سر سوخته مرغہا  
تیکہ دران بودہ کہی باینطرف و آنطرف بریدہ اند ، و حالایگان یگان پس بطرف  
آشیانہ خود در آمدنست . تخمہای نباتات نیز از ہر نوع در پیش شان موجود است کہ  
نیزان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت ازہا شاہدہ این ہمہ خسارات خیلی غضبناک و پر قہر گردیدہ بغرا  
تپہ ہا و زعودت نمود . روزہائیکہ بعد ازین بر مہا جران . میگردد خیلی کد را انگیز و غم  
والم آمیز است . زیرا حال صحت ہار بر رفته رفته کسب و خامت میکنند . ژہ ده ٹون از  
ظہور یافتن یک مرض مہلک شدیدی بسیار بہ اندیشہ افتادہ است .

ہار بر ایک بیہوشی دائمی استیلا نمود . حرارت تب رو بزادتی گرفت . پنی و  
کوشہا و دستہای ہار بر تمامہا زرد گردید . تب لرزہ بسیار شدیدی آمد . ہار بر سراسر  
از خود در گذشت . یک عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این  
فوبت حتمی شدیدہ تمام بقدر تجساعت دوام ورزید . ژہ ده ٹون از پیش بستر ہار بر  
مریض هیچ جدانشدہ . ژہ ده ٹون دانست کہ اگر حبابہ ہمینصورت یکچند نوبت اجرای  
دور کند ہار بر ہالاک خواهد شد . لہذا ہمہ حال یک عاجی کہ دافع حبابہ باشد ضرور  
است اما از کجا باید پیدا کرد ؟ ژہ ده ٹون مهندس را گفت :

— برای هاربر به دوائیکه دافع هما [١] باشد احتیاج کلی پیدا شده .  
— اما خودت میدانیکه نه کنین داریم ونه کبریتت کنین و بجز این اجزادگر چیزی  
دافع هما نیست .  
— البته که همچیناست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت  
مذکور نیرگاہ کاهی جای کنین رام بگیرد اگر چه بدرجه کنین مؤثر نیست ولی بار هم بجز  
آن دگر چاره نداریم .

— چون چندینست همان رفته جمع نمائیم .  
اینرا گفته سیروس سمیت خود رفته پوست درخت بید را بیاورد ، و آنرا خشک  
و میله کردند . آنشب به هاربر ازان بنوشانیدند .  
اگر چه تا یکدرجه فایده کرد ، ولی ژه ده ثون دید که بسبب شدت حماجگر سیاه نیز  
رو به آماس مینهد ، و اگر علاج مؤثر دافع حمایت نیاید اختلال رتبه وی دماغ نیز  
سرایت کرده هاربر را دفعنه ره پشهای عدم خواهد کرد . در ١٧ کانون اول نوبت دوم  
هما ظهور نمود ، درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بچهاره بآندر جه شدت و فحرت  
بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیم سوخته سیاه شد ، گویا برای رها نیدن جن  
خود را از پنجه شمان گاه بطرف یا تفر و ف و گاه بسوی ژه ده ثون بحسرت نومیدانه د عالم  
پنجودی دستهای خود را دراز میکند . یا تفر و ف گاه بجا به های خود را چاک میرند و گاه  
سر خود را بدیوار میزنند ، ناله ها میکند فغانها میکند .

این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم و اتم برهها جریانی  
کنند نمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ثون گفت :  
— این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، و باو خور امیده  
نشود هلاک هاربر مقرر است .

— پس امید از حیثات هاربر باید برداریم . چرا که پس فردا دور نوبت حمست اگر  
فردا پیش از شام کنین باو داده نشود میمیرد ، و چون کنین هم وجودندارد هاربر برانیز

( ١ ) حمای معنی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .



هلاک باید شمرد ! و اسفا ! هزار اسفا !

هاربر ، در انسانی نوبت آنقدر سخنان دلسوزانه جگر خراشانه رقت انگیزی در عالم  
میخودی و بیهوشی بطور هزبان گفتن گرفت که دل و جگر رفقار اواره پاره نمود . هاربر  
گاه با والد و همسر خود دراز دل میکند : گاه با اشقیای مجادله و محاربه میورزد ، گاه حامی  
پشم آبرافریاد میکند ، گاه از مهندس و یا قروف حق بهی میطلبد . یکچند بار چنان حالتی  
بر نوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد ، امشب آخرین شب هاربر است . رفقا ماتم نوجوان جوانی را از حال  
گرفته اند چرا که فردا شب نوبت آخرین حتم و وداع آخرین هاربر است .  
در انسانی شب هاربر بسیار هزبان گفت . جگر سیاهش زیاده تر آماسید ، در دماغش  
اختلال کلی پیدا شد هیچکس را تمیذناخت .

رفقا همه کمی در اوتاق هاربر گرد آمده بودند . در دالان و دیگر اوتاقها هیچکس  
نمانده بود چرا که رفقا وداع آخرین خود را با هاربر جوانی ایفا کردن میخواستند برای  
آمدن نوبت سوم و هلاک شدن هاربر هجده ساعت دیگر باقی مانده است .  
درین آنه توپ بیکسورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از در واره اوتاق هاربر  
که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خود را بر دود سنهای خود گذاشته و چشم  
های خود را بسوی بستر خوابگاه هاربر بیکر ضعیف عجیبی دوخته بود حرکت نکرد ، و تنها  
سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوه ناله آمیزی اجرا نمود .

دفعه بسبب غم و المی که داشتند به این وضعیت و صدای سنگ الیفات نکردند .  
صبح نزدیک شد . نبض هاربر دقیقه بد دقیقه اجرای حرکات شدید شده بود .  
بیتابی و اضطرابش بدرجه بود که خود را چند بار از سر تخت به پایان میخواست پندازد  
ولی زده تون او را محکم میگرفت .

یا قروف از شدت غم و الم درین آنه از اوتاق هاربر بیرون بر آمد ، و در اوتاق خود  
آمده خواسته بی قید و آرادتاله و فغان بر کشد . چرا که در پیش هاربر بضبط نفس





بائقروف بك قطنی كه جکی

کردن مجبور بود ، درین اشاعاع آفتاب جهاتاب از پنجره اوتاق یا قروف داخلشده  
اوتاق راه موردساخته بود ، یا قروف چشمش ساگه بر میر افتاده بی اختیار یکصدای  
فرحت و مسرت بلندی بر آورد که ژده تون ، و هممدس متحیرانه به اوتای پا قروف  
دویاه آمدند ، پا قروف يك و طی کوچکی که بر افتاده بوده اشارت رفقه نداده  
این قطی در ارشکل و حیلی حوشنایک قطی بوده که بر سر آن ایسکلمه خوانده میشده .  
« کربایت کین »

### باب بارد هم

— ۱۲۱ — و درست

حال نتاهت هار بر — نایدن حریره — حاصری سفر حریره —

دور اول و دوم — اثر قدم — رسیدن به شبه حریره ماره

—————

ژده تون قطی ارداشبه دید که بورن دو صد گندم کین ران و و حور است ژده  
ده تون نوك ران خود را نبار سمید ، مد کو رده دید که کین بسیار اعلاست ، کین را  
باید بلا قرت شان وقت تا هر بر بخور اسد ، ژده تون گص یکصدری قهوه بخورند بیره ،  
تاب بعد از حمد روینه و هر را پخته بیاورد ، ژده تون میان قهوه و سر ه گندم  
کین انداخته و نه هار بر نتو شایید .

دو انوقت بسیار مناسبی رسید ، بر راه و ربوت حتما رسید بود و امید است که واسطه  
این دافع حتما دگر عودت نماید .

ایراهم گوئیم که از قوه حار و العارۃ حامی پس آن که چند وقت هیچ اثری از آن  
پیدا شود باز در چنین وقت بسیار مهم و نازکی ، مد رسیدن و با حرارت از عرقه دربی  
مسرت ، و غوطه خوار گرداب حیرت نمود .

هار بر بعد از چند ساعت از حالت مد هشی که در آن گرفته بود سکوت پسند کرده ،  
وبیک خواب استراحتی فرورفت ، رفقا فرصت یافته در باب واقعه ناگه ظهور بر کرده

و گفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

— لطف و کرمگاری شخص مجهول در حق مامانند آفتاب ظاهر و نمایان گردید .

— امامد شب بغرانیتهاوز چسان در آمده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواسطیکه مسئله ایست . ما که حل آنرا بغیر خود حاسی پنهان مادگر کس نتواند .

آنروز تابشام در هر سه ساعت یکبار به هاربر کنین نوشا نیدند . فردا که نوبت حتماً

بودنی آنکه آثار حتماً در هاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود

ولی این بیهوشی از شدت حمانی بلکه از ضعف و بیقوتی بود . بعد از ده روز هاربر

بحال نقاهت یعنی ضعف و ناتوانی بعد از مرض در آمد . ضعف و ناتوانی بسیار است .

مرض دوباره عود نمود . یا نقر و ف بشخصی میباشد که از یک گرداب عمیق فلاکت

دهایی یافته باشد . سرش بدرجه ایست که بغیر از رقص و جهیدن دگر چیزی کار

نمیداند که ژه ده تون و گاه مهندس و گاه تاب را در بغل گرفته میفشارد . یا نقر و ف مخبر را

بعد ازین «داکتر سیه» خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که داکتر

حقیقی را پیدا باید کرد .

ماه کانون ثانی نیز داخل شد که بدخول ایماه سنه ۱۸۶۸ نیز ابتدا نمود . سنه

هزار و هشتصد و شصت و هشت با یکروزی بسیار خوشهوا و با آفتابی آغاز کرد . هاربر

خود را خوب جمع کرده است . بر بستر خود که در پاش پنجره افتاده است هوای رو

حفر اینکه از طرف دریای آید حیات تازه باو میبخشد تاب نیز در خصوص پختن طعام

های رنگارنگ ، قوی همه صنعتهای خود در صرف مینماید .

دین ایام اشقیادر اطراف غرانیتهاوز هیچ دیده نشده اند . از آرتون نیز هیچ

آری و خبری معلوم نشد در اثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپه . نظره وسیع

دیده شد . زمینهای کثیر از سر از نوشیدار شده زراعت گردید . برای ساختن آبنه ها

بنا بر رأی مهندس صبر کردند . چرا که تادفع حضرت اشقیانشود از ساختن آبنه فایده

نیست . حالا از همه لازم تر آنست که با اشقیبا کار را یکطرفه باید کرد .  
بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی بر پا خواسته توانست . در روز  
اول بقدریک ، روز دوم دو ساعت گردش نمود . هاز بر بسبب جوانی و نشوونمای حرارت  
غریزی روز بروز بصحت و عافیت پیشمیرود . در آخرهای ماه هاز بر بشانه پانقروف  
تکیه زده برزیگهای ساحل غربا نیتها و زبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت  
ازینحال هاز بر امیدوار گردیدم قرار داد که در پانزدهم ماه شباط که مهتاب هم در ششمه قشا  
نیست برای پالیدن و جستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات و حاضری دیدن سفر خود را نهادند و حاضری سفریه خود را  
برای سفر بسیار دور و درازی تدارک کردند . چرا که این بار چنان عنیم نموده اند که  
تا بقصد خود نرسند پس نگردند . مقصدشان نیز دو چیز است : یکی به اشقیبا کار را  
یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول را و آیرتور را پیدا کردنست .

در چاردهم ماه شباط همه حاضری و تدارکات سفر به دیده شد . همه آنها جران  
حق توپ و ژوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاز بر در عرابه جای ساختند .  
ماشین صعود و نزول را نیز برداشتند تا هیچ راه بالا بر آمدن برای هیچکس نماند . زینه  
دیسمانیراد و چنگلی بر سر آن بند کرده با خود برداشتند که در وقت آمدن بواسطه آن  
بالا بر آیند .

هو بسیار لطیف و صاف بود . مهندس امر حرکت را داده همراهی که بدو اونتا  
های قوی و توانا بسته شده بود و هاز بر بکمال راحت در آن نشسته بود برای افتادن  
جلوهای عرابه را گرفته بود ، سیروس و ژوب و پانقروف به پیش افتادند . توپ  
بکمال سرت کاد بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده  
میدود . درین سفر بردا هی باید بروند که پیش از آن بر اثر اه زفته باشند . و چون پیش  
ازین از کمانه و اشینغتون تا بدماغه ماورا گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروست  
بطرف دست راست نهر مرسی گردش را قرار دادند .

عمرابه اولاً از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی برسرك حوضه بالون برآه رفت . و بعد از آن سرك را ترك کرده راه جنگل را پیش گرفتند ، در خت های جنگل تا یکچند فرسخ یکایک بود که از نرو عمرابه بسپولت پیشه رفت . در جنگل درخت های گوناگون و مرغ های بوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— بخیر ناز را از پیش زیا متر ترسان میدیم کن . میبرم که پیش از کم وقت اشقیار اینجا گذشته باشد البته آنتر قدمش را خواهیم یافت .  
بحقیقت که پاهای در اینجا و آنجا در خت های زده شده و جا های آتش در دادن ، و اثر های قدم دیده شد . اما هیچ علائمی که در اینجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر دو گذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفتار از شکار کردن منع کرد چرا که باند شدن صدای تفنگ را و افق نیافت . بعد از پیشین بقدر شش میل از غرا سینه او زود دور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود درخت هم پیوسته گی پیدا کرد بعضی جرها و چقوریه هم پیدا شد که درختها را زدن و بر جرها چوم را انداختن و پناهی سردستی ساختن و چقوریه را برابر کردن لازم می آمد . سیروس در هر جا که برای کار کردن ایستاده میشد در اول اسر سنگ و بو زنه را برای نجسس باطراف میفرساده هر گاه آنها ولوله و آثار هیجان نمیکردند بعد از آن بکار آغاز میکردند .

آز روز رانابت در راه زده بقدر نه میل مسافه را قطع کرده در کساریک جوی که از نهر مرسی جدا شده بود او تراق نمودند که تا به ل اینجوی و اینجاها را نیز ندیده اند .  
بکمال اشتباهان حوا ، دند چرا که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هر گاه تنها از حیوانات وحشیه درنده میترسیدند بر اطراف خود آتش در داده از تعرض و هجوم آنها خود را به امن میداشتند ، ولی چون آتش فقر و خت دیگر درنده گان یعنی اشقیار را جواب و دعوت میزدند تا یکی از آنها را مر حیح دانستند .

تا صبح به نوبت پاسبانی کردند . و چون شبه هم کوتاه بود شب پرودی و بیعارضه

گذشت . گاه گاه صدای ژاژها ، و بوزینه ها و دیگر حیوانات سکون و سکونت را اختلال  
مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها ، سترزوپ را خیلی متأثر میکردند ،  
و بوز دیگر بکمال مشکلات باز بر او خود دروا و ، زیدند بقدر سه میل ، سامه قطع کرده  
بودند که باز به آثار قدم اشقیار خوردند ، حتی در پیش شا کستر آنش که در یکجایی افروخته  
بودند بسیار اثرهای قلم دیده میشدند و در این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قلمس آنرا  
گرفتند ، دیدند که قدم پنج فرات است ، از سه بین که آبر تون باشد تری معلوم نیست ، هر بر گفتند  
— معلوم شد که آبر تون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بچاره را گفته اند ، آبا ، امجا و ماوای  
اشقیار ایستادند و ماوایم کرد تا رفته در انجا جگرهای شان را پاره پاره کنیم .  
زه ده تون — ازین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا بوقت فرصت یافتن بر ما ،  
و صاحب شدن بر جزیره وقت خود را میگذرانند .

پانقروف ازین سخن بقهر و حدت فوق الحد آمده و چشمهایش بیرون برآمده گفت :  
— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این کاه که در تفنگ منست آیا میدانید که  
از کجاست ؟

— نی ، پانقروف !

— این همان کله ایست که از سیبیه هار بر برآمده و بر زمین افتاده است ، همین باشد که  
تا این کله را از جگر گاه آنها نگذرانم جزیره را مالک نخواهند شد ؟  
اصرو زین تابسام راه زدند و بسبب ناب و بیج را ، و تسویه کردن ، و درخت زدن خیلی  
زحمت کشیدند ، شب را در شبه جزیره مار بقرار شب سابق گذرانند ، فردا صبح زودی  
بحرکت افتادند و بعد از سه ساعت قطع مسافه بد ماغنه مار و اصل گردیدند و بدی حساب  
به نقطه منتهای جزیره واصل شده اند ، اما نه از اشقیار و نه از حامی پنهن هیچ تری نرفته .





— باب دوازدهم —

فهرست

تفتیش در شبه جزیره مار — اوتراق در حوضه شلاله — شش میل  
دورتر از آغل — کشفیات پانقروف و ژه ده نون — عودت  
کردن — مارش — دروازه باز — نجره روشن —  
درضیای قرچه ها دیده میشود .

روز دیگر را بدو روز و تفتیش در شبه جزیره مار تا بحوضه آبشار حصر نمودند . هر  
طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده ، و عرض آن بقدر سه چهارم میل می  
آید دور و تفتیش کردند . در اینجا درختان از هر طرف جزیره زیاد تر بلند میباشد که  
قوة انباتیه این زمین را اثبات میکند انسان چون در اینجا باشد چنان گمان میبرد که در  
جنگلهای افریقا و یا امریکای وسطی آمده باشد .  
والحاصل هر آنقدر که بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند ، حتی در ساحل غربی  
اثر قدم و جای آتش در داده گئی نیز ندیدند که ازین يك معلوم شد که اشقیبا در ستطرف  
هانیامده اند . سیروس گفت :  
— ازین يك متحیر شدن لازم نیست ، زیرا اشقیبا بجزیره از دماغه بیصاحب داخل  
شده اند ، و بعد از آنکه از جبهه زارتادورن گذشته اند بر همین راهیکه ما آمدیم پیش شده  
اند ، اما چون بساحل رسیده اند دانسته اند که درینطرفها آرامگاه و بنا جایی نخواهند  
یافت لهذا بطرف کوه فرا نقلن رفته آغل را یافته اند .  
پانقروف — بلکه حالا نیز در اینجا خواهند بود !  
ژه ده نون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهند کرد . البته در کوه  
فرا نقلن کدام مغاره یا شامینه پیدا کرده آنجا را ملجأ خود قرار داده اند .  
پانقروف — راه برام به آغل برویم ، اینکار را یکطرفه کنیم بیهوده وقت خود را  
ضایع کردیم !

سیروس — فی یاقروف امانهایک مقصدند از یم بلکه دو مقصد داریم که یکی سرشکنی  
اشقیاست ، و یکی یافتن حامی پنهان ماست که اورا یافته عرض شکران و ثنا گوئی خود را  
با و ادا کنیم . لهذا هر طرف را بخوبی باید پیالیم .  
یاقروف — خوب امان بخوبی میدام که آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا کرده  
نخواهیم توانست .

بواقعیکه اینسخن یاقروف خیلی درستست . البته که محل اقامتگاه شخص پنهان  
مانند خود او و کارهای او اسرار انگیز خواهد بود .  
امشب صراجه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجاییکه از ساحل بسیار بلند آب نهر من  
گوز آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریا بریزد توقف نمود . قرارشبهای کند  
شته محل او تراق را ترتیب ، و بعد از صرف طعام بنوبت پاسبانی کرده استراحت نمودند .  
هار بر پشهها کسب صحت و طافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالک گردیده است نوجوان  
ازین گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بصرابه سوار هم نمیشود . از همه فداپش در راه  
میروند .

فردا مهاجران از یکجای که نهر همواری و پهنی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنه  
کوه فراقان را پیش گرفتند . مهندس در سطح مائل کوه مذکور هر گوشه و کوه را  
بکمال دقت تفیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پشه برفت که اگر انقیاد در آغش و وجهه  
باشند آنها را بزور از اینجا بر آورده بخار به قطعی با آنها اجرا کند و اگر در آغش نب  
شند در اینجا اقامت گرین گردیده به اجرای تفیشات و حرکات خود آغاز میکنند .  
این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه گی میخواستند که صاحب یکانه جزیره  
شوند . بناء علیه مهاجران بکمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و زور هر ضرفرا  
معاینه و تفیش کرده به افندیان خود رهنمایی میکردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیابه  
این نزدیکها از اینجا ها معلوم نمیشد .

نزدیک شام بود که مهاجران بقدر شد صد قدم از دیوار تخته فی آغل دور بودند در اینجا

توقف نمودند پیش ازین راه را درختان سراسر پوشیده داشته بود . حالا بودن و نبودن اشقیار را دانستن . و توقف بردیدن و کشف کردن آغلیست . اما اگر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف کله خاشان شدن از محققانست . لهذا بالطبع منتظر شب باید شد .

سه ساعت گذشت ، پرده ظلمت شب بر کاشنات کشیده شد . در هر طرف سکوت و سکونت حکمفرماست . اگر يك شاخ درخت حرکت کند در حال شنیده میشود . توپ نیز افتاده و سر خود را بر دستهای خود نهاده هیچ آثار هیجان نشان نمیدهد . پانقرو و وزه ده تون رسیدن زمان کشف و تفتیش راه . مهندس اخبار کرد . مهندس . و هر دو تاب حتی بوزینه و سنگ نیز درها نجا ماندند . زیرا در اثنای تفتیش صدا و صوت نباید بود . سروس گفت :

— بی احتیاطانه حرکت نکنید . زیرا برای ضبط کردن آغلی بی باک برای کشف و تفتیش کردن میروید .

هر دو رفیق روانه شدند . بسبب سایه درختان و تاریکی شب بقدری چهل قدم بیشتر دیده نمیشد . هر گاه اد نایک صدایی میشنیدند توقف ورزیده هر طرف را مایه میکردند . و باز به بسیار احتیاط پیش میشدند و از هم دیگر جدا جدا میرفتند . و لحظه بلحظه منتظر صدای يك تفنگ هستند . بعد از نبرد قیقه هر دو رفیق به آخر درختان و اول چتر از یک آغل بران بنیافته و اصل گردیدند که از انجا تابه دیوار تخته بی آغل . سه قدم بسیار کمی باقی مانده است بقدری قدم بیشتر دروازه آغل مشاهده میشود که بسته است . اینسقه را اگر منعطفه مهاکد بگوئیم جادارد چرا اگر در پشت دیوار تخته بی يك کسی پنهان باشد و در منطقه کسی را نشن کرده گله بیندازد در حال برخاک هلاکش میماند .

زه ده تون و پانقرو و اگر چه که بیدل و ترسنده نیستند ولی اگر بی احتیاطی کرده خود را بهر اکت اندازند سبب محو دیگر رفقا و از دست دادن جزیره میشوند لهذا توقف را در اینجا ضروری دیدند . اما پانقرو و خبلی غضبناک و پر حمت گردیده خواست

که بر دروازه آغل هجوم نماید . اما زه ده تون مانع آمده گفت :

— یکچند دقیقه دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فراید و دشمنان هم بخواب روند  
آنوقت کار خود را بخوبی خواهیم دید .

زه ده تون و بانقروف یکمدتی در اینجا توقف نموده آغل را هیچ از نظر دقت و ملاحظه دور نگرفتند . آغل پشمها خالی و پنبه ها هم گاه اشقیاد را نجاباشند البته یکی از آنها در پیش دروازه بیاسبانی نشسته خواهند بود .

زه ده تون دست بانقروف را فشرده اشارت رفتن را بداد . چاقماقهای تفنگهای خود را بالا کرده پیش رفتن گرفتند . بی واقعه و حادثه در پیش دروازه رسیدند بانقروف دروازه را تپیه داده بسته یافت . وهم دید که ازینطرف نی بلکه از درون بسته است . پس معلوم شد که اشقیاد در آغل هستند چرا که دروازه را از درون محکم بسته اند .

زه ده تون و بانقروف گوش دادند . در آغل هیچ صوت و صدایی نیست . حتی گوسفندان و بزبان نیز بخوابرفته سکوت و سکو نیز اخلاص نمی کنند . دور قیفی چون هیچ صدایی و ندایی نشنیدند از دیوار بالا بر آمده به آغل داخل شدند و آرزو کردند که اینکار برای وفکر . هندیس سراسر مغایر است . لهذا زه ده تون این فکر را رد کرد . و گفت :

— بی برادر . برای در آمدن به آغل همه ما یکجا باید باشیم . حالا ایقدر دانستیم که تا بدینجا بلا عارضه آمده . میشود . پاسبان و نگهبان نیست .

بانقروف نیز فکر زه ده تون را قبول کرده اصرار نکرد . عودت راه صدم نمودند پیش مهندس آمده کشتیهای خود را فهمانیدند . مهندس بعد از فکر کردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیاهادر آغل نیستند .

بانقروف — وقتیکه در آغل در آیم آنرا هم خواهیم دانست :

— چون چنینست برویم .

— آیا عرابه بماند ؟

— بی اسباب و لوازمات ما هم در آنست . باید با خود ببریم . هم در وقت لزوم برای

ماسپر هم میشود .

— مارش !

عصایه از میان درختان برآمده بی صدا بطرف پرده تخته بی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوپ بنا بر اسرافندی خود از پس عصایه میآید . تاب نیز سنگ را گرفته از پیشرفتن و صدا کردن منع میکرد .

بعد از کمی عصایه در پیش دیوار تخته بی آغل به ایستاد تاب بجام عصایه را گرفته در آنجا چاند ، چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یا نبودن دروازه و باز کردن آن بود .

حالا آنکه يك پله دروازه باز بود . مهندس به ژه ده تون ویا تقرووف روی خود را گردانیده گفت :

خوب شما چه گفته بودید ؟

ژه ده تون ویا تقرووف دوچاروله و حیرت شدید یا تقرووف گفت :

— هیچی که در ژه ده تون بودن ویا تقرووف بودن ما هیچ شبهه نیست در بسته بودن

این دروازه نیز پیش از کمی هیچ شك و شبهه نمیداشد !

ژه ده تون — بحق سوگند است که من خوب دیدم که از داخل محکم بسته بود .

هم جران اریشکار به تردد افتادند . آیا اسمیاقوتیکه ژه ده تون ویا تقرووف آمده بودند در آغل بودند و پس از آن برآمده رفته اند ؟ یا آنکه یکی از آنها بیرون برآمده ؟ و بيك دام احتیاتی ترتیب داده اند ؟

درین آنهار بر که یکچند قدم پشتتر رفته بود یکی یکبار پس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

— در خانه روشنی معلوم میشود !

هر بچه رفیق به آغل درآمدند . دیدند که بحقیقت از پنجره خانه يك ضیای خفیف

چراغی پدیدار است سیروس سمیت گفت :

— اشقیای از آمدن ما بخیبر در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوب است! بسم الله! بوردش •  
• مهاجران پیش راندند • تفنگهای خود را حاضر گرفته بودند • بکمال احتیاط و  
آرامی تابه پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت و صدایی حس نمیشود • سیروس  
سمیت از پنجره بدرون خانه نظر انداخته دید که بر میز يك فانوسی • بسوزد • در پیش •  
يك بستری افتاده است بر بستریك آدمی بخواب است !!

مهندس دفعته خود را پس کشیده بصدای لرزان و پرهیجانی آهسته گفت :  
— آیرتون !

اینرا گفته و دروازه خانه را باز کرده در آمد • رفقا نیز از پی او در آمدند • بغیر  
از آیرتون که بر بستر افتاده دیگر هیچ کسی در خانه نیست !

آیرتون در يك خواب بیهوشی مانند ای افتاده است از وضع و سیمايش چنان معلوم  
میشود که بسیار درد و الم کشیده است • در بازوها ، و بند های دست ، و بند های پایش  
آثار زخمهای بستن ریسمان پدیدار است • سیروس سمیت بر بستر آیرتون خم شده از بازوی  
آیرتون بگرفت و بشدت جنبانیده گفت :

— آیرتون !

بچاره آدم چشم خود را باز کرد ، و بیک نظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به  
صدای بسیار ضعیفی گفت :

— این شمائید ! شما ! آه •

— بلی ما ئیم آیرتون !

— من در کجا هستم ؟

— در آغل •

— خبیثها کجا هستند ؟

— اینجا نیستند نمیدانیم ؟

— اما بر خود هوش کنید • هر جا که باشند حالا پیدا خواهند شد !

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :  
— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه . . . و نه با از هجوم بیارتند صراجه را بدرون  
میارید دروازه هارا بخوبی ببندید . همه مادر تها جمع شویم .  
زه ده تون ، یا تقرو ف ، ناب برای اجرا کردن امر اور وقتند . هار بر بابا ، مهندس در  
اتفاق پیش آرتون بماند .

سه رفیق از دروازه آغل بر آمدند صراجه را بر جای خود دیدند . توپ صداهای  
خفک درونی میبر آورد بوزینه نیز خرخر آهسته پیداشت .  
مهندس و هار بر از اتفاق بر آمده تفکهای خود را حاضر و آماده گرفتند . و در  
وازه دیگر آغازا که بطرف کوهست در زیر نظر دقت و عانیه گرفتند . چرا که اگر اشقیا  
غذا نراه هجوم آوردند ، هاجران را سراسر محو میسازند .

درین اندک قرطلوع کرد هر طرف ضیاء ار گردید هر طرف آغل ، وجوی  
آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن صراجه ، و زفقار اهم دید ، صدای بسته کردن  
دروازه را نیز شنید . توپ بمجردیکه در آغل درآمد ریسمان خود را از دست ناب  
برکنده عوعوه زنان و ولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد .  
سبروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تها که در انطرفست .  
هاجران تفکهار ابرو گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند . ژوب نیز در  
پی توپ دویده صداهای غریبی کشیدن گرفت .  
هاجران تابزیر درختان کوچکی که برکنار جوی آب بود رسیدند در انجاچه می  
بینند ؟ می بینند که پنج جسد بر سر سبزه زار بوضعیتهای مختلف در از دراز افتاده اند .  
این پنج جسد لاشه های پنجفر اشقیا است که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سپیدی  
رهزن بجزیره لینگولن بر آمده بودند .

## باب سیزدهم

### فهرست

حکایه آرتون — تصور خائنان — اقامت در آغل — حامی پنهان در

جزیره لیتقوان — در اطراف کوه فرا نقلن جستجو — صدا

هائیکه از زیر زمین شنیده میشود — جواب پانقروف —

بجرای کوه آتشفشان — برگشتن بفرمانیتهاوز

آیا چه شد؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیار که هلاک کرد؟ آیا آرتون بر تلف کردن آنها موفق شد؟ این گمان صحیح نیست زیرا آرتون يك آن اول از ورود آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت این مسئله بهوش آمدن و چو در شدن آرتون را باید انتظار کشید.

مهاجران بحالت بسیار حیرت و هیجان شب را در اوتاق آرتون گذرانیدند و بعد اوقات لازمی آرتون کوشیدند فردا آرتون بخود آمده از دیدن رفقا که بعد از جدائی یکصد و چهار روز با هم سیاه اند یک فرحت و مسرت بی اندازه برای آرتون و مهاجران حاصل گردید. آرتون سیک چند کلمه سرگذشت خود را بیان نمود.

آرتون بعد از آنکه از رفقا و داع کرده به آغل آمده است حیوانات را جابجا کرده يك قهوه نوشیده بخواب رفته است. اشقیای خبر آنه بر و هجوم آورده او را گرفتار کرده اند، و دستها و پایهايش را با ریسمان ها محکم بسته کشان کشان با خود برده اند، و در دامنه کوه فرا نقلن در يك مغاره بسیار تنگ و تاریکی که برای خود منزل و مأوا اتخاذ کرده بودند در يك گوشه انداخته اند.

اشقیاء در اول امر اسیر خود را کشان خواسته اند ولی یکی از آنها اورا شنه خته از کشان او فارغ شده اند و در زیر شکنجه و عذاب او را گرفته با خود شريك کردن خواسته اند. ولی آرتون به صب و شتم آنها را جواب رد داده است.

باینصورت چهار ماه تمام بیچاره دست و پا بسته در همان مغاره مانده است اشقیاء خو



را که خود را همیشه از آغل میآوردند ولی در اینجا اقامت میگردند . در یازدهم ماه  
تشرین اول در حالتیکه اشقیابله آغل بودند آمدن مهاجران را کشف نموده فرار کرده  
اند و دو نفر از آنها برای کشف کردن نتیجه مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند .  
بعد از شام یکی از آنها آمده دیگران را خبر داد که یکی از مهاجران را کشته ، و یکی از خود  
شان نیز کشته شده است .

از اینحوادث آیرتون خیلی متأثر و غمناک گردیده است بعد از چند روز باز حوادث  
خراب کردن و سوزانیدن منظره وسیع را آورده اند که این نیز بر غم و اندوه آیرتون  
افزون گردیده است . اما با وجود اینهم خبیشها از مهاجران خیلی به بیم و هراس  
بوده و قوت آنها را خیلی افزون پنداشته از اخنفا گاه خود خیلی کمتر میبرآمده اند .  
درین اثنا عذاب و شکنجه را بر آیرتون نیز بیشتر کردند ، و میخواستند که از در حق  
درجه قوت و تعداد نفری مهاجران و کیفیت محل و مأوای شان معلومات حاصل کنند .  
ولی از آیرتون بجز صب و شتم دیگر معامله نمیدیدند تا بهفته سوم شباط حال بدیتموال  
گذر نمود . آیرتون روز بروز ضعیف و ناتوان شده میرفت ، و از شکنجه و عذاب بسیار  
هر لحظه عمرک خود را ضعیف نموده تا آنکه سراسر از خود گداز شنه نمیشدند ، و نمیدیدند  
رو حش زنده بود . حتی درین دور و سراسر بخود بوده از هیچ چیزی خبر ندارد .  
آیرتون بعد از آنکه حکایت خود را تمام کرد پرسید که :

— من در غار بودم ، آیا در اینجا چسان آمده توانسته ام ؟ آیا شما مرا آورده اید ؟  
مهندس — چنانچه شما از ما این کیفیت را میپرسید ما هم از شما این کیفیت را میپرسیم  
که آیا اشقیاد را کنار جوی آب میان آغل چگونه قتل افتاده اند ؟ آیا شما آنها را کشته اید ؟  
آیرتون از اینسخن بکمال حیرت فریاد بر آورده گفت :  
— آیا کشته افتاده ام ؟

اینرا گفته بی احتیاز بر پاخواست ! بر شانه رفقاتکیه زود بالا تفاق بسوی جاشیکه  
اشقیاف افتاده بودند رفتند .

صبح دمیده بود ، دیدند که پنج جسد بیروح بر چمنزار مانند صاعقه زده کن یکی  
بر رو ، و یکی بر پشت ، و بعضی چار پلق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .  
آرتون متحیر است . هاجران ساکت !

بنا بر اشارت مهندس ناب و ژه ده تون به استه پنج جسد بیجان سرد شده شیخ مانده  
آغاز نهادند دیدند که در هیچ جایی از وجود آنها اثر زخم و جراحتی پیدا نیست . اما  
با قروف بعد از آنکه بکمال دقت و باریک بینی نظر کرد دید که بعضی قطعه های سرخ سرخ  
بر سینه ، و پشت ، و پیشانی ، و بازو ، و بغل آنها دیده میشد اما هیچ شناخته نشد که این  
علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— بر همین جا نیکه علامات سرخی بر این پیدا است زده شده اند !

ژه ده تون — آیا با چه گونه سلاح ؟

— بلك سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت و علم آوری نداریم .

— آیا که زده باشد ؟

— آیا بجز حامی پنهان ما که در جزیره است دگر که خواهد بود ؟ آرتون را نیز بجز

او که از مغاره آورده است ؟ اینقدر زلطمه ها که تا بحال در باره ما اجرا نموده است بجز همان  
لطفکار و مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست او را باید بیالیم !

— بیالیم اما چنین کسی که اینقدر زخارقه هانشان میدهد تا خود او نخواهد که او را

پیدا کرده میتواند ؟

بعد از چند دقیقه باره اوتانی آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آرتون بواسطه مشرو

بات و فرجه ، و ماکولات مقویه اعاده صحت و عافیت نمود .

ناب و پانقروف لاشه های اشقیار از آغل کشیده در جنگل بردند ، و کودکان

حمیقی کناه لاشه هار ادران انداختند و سر آنرا با خاک پوشانیدند و بعد ادران را هم نهسته

سرکندشتهاییکه در آشنای غیب و بیت آرتون بر رفقاً آمده بود بیان کردند . از زخم میواک

ہار پر ورسیدن بحالت سرک ، و امداد نمودن حامی پنهان به کدین ، و نا امید شدن  
رفقا از دوبارہ دیدن آرتون ہمہ را یگان یگان بہ آرتون حکایہ کردند . ہندس چون  
حکایہ خود را تمام نمود گفت :

م — اگرچہ از شرہ حضرت اشقیارہائی یافتیم اما بقوت بازوی خود رہائی نیافتیم .  
ژ — بیایم ، ہر طرف ، و ہر گوشہ گوشہ فرا تفلن را بگردیم ، ہر شکار را تدقیق  
کنیم تا اورا بچوئیم و بیایم !

ہا — بلی البتہ تا حامی مجہول خود را نیایم بغرانیتہاوز ہر نگردیم !

پا — آیا در آغل خواہیم ماند ؟

م — بلی در ہمین جا عا یم ، سرکز دایرہ تخری خود را آغل را قرار بدہیم .  
دریحاخو را کہ ہم بسیار است . ہم بغرانیتہاوز ، و ہم بکومہ فرا تفلن کہ اصل پالیدن  
مادرانجاخواہد شد نزدیکست .

پا — بسیار اعلا ، امامن یک ملاحظہ دارم کہ آنرا عرض کردن میبخواہم !

م — بگوئید چیست ؟

پا — موسم تابستان در گذشتست . لہذا باید فراموش نکنیم کہ یک سیاحت بر  
ما فرض است !

م — چہ سان سیاحت ؟

پا — تابجزیرہ تابور رفتن و یک کاغذی در انجا گذاشتن تا آنکہ لارد وقتیکہ در انجا  
بیاید از بودن ماو آرتون دریحاخبر یابد .

آ — اما این سیاحت با چہ اجر اخواہد شد ؟

پا — بانوناد و انتور .

آ — آمہ بچارہ بوناد و انتور !

پا — یعنی چہ ؟

آ — یعنی اینکہ بوناد و انتور ، وجود نیست !

یا - ( بشدت ) چه ؟ بونادوا ستور موجود نیست ؟

آ - بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش از یکپهله بونادوا ستور را در حوضه بالون یافته و در آن سوار شده اند ، ولی چون کدابیانی در بنجوبی نمیدانسته اند بسنگ آتر ازده پارچه پارچه کرده اند ، و هزار زحمت خود را از غرق واره های سیده اند ، ای حکایترا وقتیکه باهمدیگر میگفتند من بکیال تأسف شنیدم .

یا - وای خاشتهای ملعون !

ها بر چون دید که یا نفروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیک شده گفت :

- ضرر نیست یا نفروف ؛ دگریک کشتی خواهیم ساخت .

یا - آبا نمیدانید که ما سده بونادوا ستور یک کشتی ساختن به پنج ششاه کوشش محتاج است !

ژ - چه کنیم چاره نیست ، باید کوشش کنیم ، و بسازیم . سیاحت خود را نیز

پسالی آینده اجرا میکنیم !

یا - آه بونادوا ستور من ! آه بونادوا ستور من !

یا نفروف بچاره زار زار بگریستن آغاز نمود ، بواقعیکه باره باره شدن بونادوا ستور

یک واقعه بسیار تأسف انگیز است که تلافی مافات آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی

نمیشود . لهذا در اول امر پالیدن و بعد از فراغت از پالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن از همان روز آغاز نهادند . سطحهای ، آیل کوه فرانقان بسی تپه ها و

دره ها ، و شیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدن در میان این دره ها

و شیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره از نیجاها بهتر جایی نیست .

والحاصل ، باجران بقدریکه گفته تمام هر طرف کوه فرانقان را که عبارت از سه سطح

هائل بزرگ است بکمال دقت و بیسای پالیدن در هیچ طرف هیچ اثر قدمی و ملجا و آوایی نیفتند .

شیله ها و دره ها و شکانه کبها ، و کودالهای بسیار عمیق و مد هشی در کوه دیده

میشد که اکثر آنها از شدت آتششانی کوه در وقت انشعال قدیمه او بعمل آمده است

و بعد از انطفای یافتن و خاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی میروس

سمیت در آن شکافته گیها و چقور پها نیز در آمده اجرای کشفیات نمود .  
درین اثنا هندی س بر سر تپه يك چقوری بسیار عمیقی بر آمده بود که ازین گودال  
بعضی صداهای پردهشت و هپیپی از زیر زمین مانند غرش رعد میبرآمد ، و آن صدا  
در سنگهای کپسار پیچیده يك عکس صدائی بعمل میآورد . این چقوری که صدازان  
میبرآمد بقدر صد و ترو عمیق داشت .

ژده تون نیز این صداهای مهیب را شنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز  
به انشاء و انبساط کردن آغاز مینهد یعنی کوه آتشفشان اثر در دهن فرا نکلن باز بنای  
آتشفشانی و شعله وری را دارد ، ژده تون گفت :

— معلوم میشود که وولکان سراسر منطقی و خاوش نشده بوده است !

— بلکه منطقی بوده ولی بعد از آنکه ماوشها در آن گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات  
داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هر کوه آتش فشانی که منطقی دیده شود باز هم  
استعداد فطری در شعله وری میداشته باشد .

— اما اگر کوه مابه آتش فشانی آغاز نهد برای جزیره مامو جب تهلکه نخواهد گردید ؟  
— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما ماجرایی منفس دارد آتش از آن منفس و ماجر اشعله  
نور میگردد . و مواد مذابیه معدنیه اواز مجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میروند .  
— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرا لاو میگویند بر مجراهای قدیم خود  
نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظره وسیعه ما و جنگل فاروست مجراهای نو کشیده  
روان گردد ؟

— وولکانها هر چیز میتوانند ! اگر يك زلزله بسیار شدیدی بعمل آورده تبدیل  
مجرا و منفس نماید اینهم ممکنست !  
— اما دودیکه انشعالات وولکانرا اعلان کنند دیدیم .

— فی عنوز از دود آری نیست بلکه در مجرای وولکان بمرور ایام سنگها و خاکهای  
بسیاری گرد آمده مجرا را بسد کرده باشد . اما این خاکها و سنگها در پیش قوه شدیده

صحرایی به اصل مقاومت کرده نمیتواند. بهر صورت گفته میشود که اندهال یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست.

ژو ده تون و همچنین از جایشکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت پردهشت علامت آتش فشانی کوه فراتقان را بیان کردند. یا تقرو ف گفت:

— بسیار خوب! از همه خلاص شدیم، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خود را میبخواد نشان بدهد! بکنند او هم مانع خود را خواهد یافت!

— چه میگوئی یا تقرو ف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد؟

— وای! مگر حامی پنهان را فراموش کردید؟

مرد که اگر میخواهد برای وولکان بجز اینی کشیده بدیگر طرف دنیا آبر آورده میتواند! به بینید که یا تقرو ف به بالغه کار ما درجه قوت و اقتدار شخص مجهول را بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعی که کارهای خارقه نمای شخص مجهول و یافت شدن محل و آوی او مانند یا تقرو ف خیالپرستان، بالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد!

هر قدر تفحص و تفتیشات که در هر طرف کوه فراتقان در تمام دره ها، و شیبه ها، و شکافته گیها، و مغاره ها، و سنگلاخها حتی در مجرای قلّه کوه اجرا نمودند، و سعیها و کوششها و رزیدند از حامی پنهان اثری نیافتند. لهذا مهاجران محروم و مأیوس بغرانیتهاوز برگشتند، و محقق دانستند که شخص مجهول در جزیره یک جای و مقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای در جزیره نماند که آنرا مهاجران نیالیده باشند. علی الخصوص یا تقرو ف و ناب سراسر خیالات و تصورات محال بعید از عقل افاده بر بودن پری و دیو اقرار گرفتن را باور کردند.

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند. زینه جنگل از ریسمانی خود را انداخته بالا برآمدند و ماشین نزول و صعود را پس سوار کردند.

## — باب چاردهم —

### فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئله ساختن کشتی — برچه قرارداد داده  
میشود — و احوت مهاجران — سردیهای زمستان —  
پانقروف ناچار صبر میکند — کوه فرا نکلن و غرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیره لینقولن تمام گردید . از هنگامیکه  
از محاصره شهر ریشمونند فرار کرده اند و بیک صورت عجیبی بجزیره لینقولن افتاده اند  
تمام مدت سه سال میشود که از وطن و اقربا و تعلقات و دوستان و آشنایان خود جدا  
مانده اند . آیا هرگاه که وطن شان پیاد شان میآید چقدر عالم واضطراب میکشند ؟  
آیا محاربه که در آن داخل بودند بجهت منجر گردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو  
های شمالی مغفرو غالب آمده اند . اما این محاربه چقدر خسارت و مضرت را سبب  
گردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف گردید این  
ست که مهاجران بیچاره اکثر در خصوص مباحث و صحبت میدارند . فکر و مقصد یگانه  
شان عودت کردن بوطن است و رابطه جزیره لینقولن را با وطن پیدا کردن ، و بار  
از اینجای برای اعمار اینجا آمدن ، و شیرینترین ایام عمر خود را در اینجا گذرانیدنست .  
برای اجرای این مقصد شان دو چاره موجود است یا آنکه يك کشتی بجزیره لینقولن  
آمده آنها را بردارند یا آنکه خودشان يك کشتی بزرگی ساخته بیرون برآیند .  
سپروس سمیت مسئله ساختن يك کشتی را در قفا عرض نمود چرا که ساختن  
يك کشتی بسیار ضروری و لازمی دیده میشود . هیچ نباشد تا بجزیره تابور رفتن و يك  
کشتی در اینجا گذاشتن از لوازم آنست . مهندس گفت :

— عزیزم پانقروف ! تا به اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار  
یک قدری بزرگتر باید بسازیم چرا که من چندان لغتمای بر آن کشتی لارد گولاروان  
فدارم . آمدن دونقن بجزیره تابور و از اینجا آمدن يك امید بسیار دوریست







صبح وقت صحرایه مارا

هرگاه بساختن يك كشتی که مارا تا بجزیره ژه لاند جدید بتواند برساند، یا تا بجزیره پوموتور برده بتواند آغاز کنیم بهتر و موافقتر خواهد بود !

— البته ! اگر شما وجود باشید و اپورز دره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست !

م — آیا اینچنین يك كشتی را بچه قدر مدت ساخته خواهیم توانست ؟

پا — شش هفته کار دارد . اما در زمان خوب نمیشود . هرگاه تا به تشرین ثانی

آینده تمام شود بسیار گاه یابی و موفقیت خواهد بود .

م — تمام ، در آنوقت موسم سیر و سفر دریاست .

پا — خیلی خوب ، چون چندینست نقشه كشتی را بسازید کاری گرها هم حاضر اند

همان بکار آغاز کنیم !

سیروس به نقده کشیدن كشتی مشغول گردید . دیگر رفقا نیز بچوب بریدن ، و

آوردن ابتدا ورزیدند . چوب از جنگل فاروست آورده میشود ، سرک تا به آنجا

مکمل ساخته شده است يك گادی چوب كشی بسیار سبك و قوی نیز ساختند . رفقا

صبح وقت عرابه هارابه اوغاهایسته بسوی جنگل میکشند ، و در آنجا چوبهای مناسب

را برای نادای ، و قبورغه و کنار ، و دگل ، و کمره ها و غیرهم بریده بواسطه عرابه ها

تابه پیش شمینه ها که کارخانه كشتی ساز را آنجا بر ما کرده اند میرساند . متر ژوب

در باب چوب بریدن خیلی مدد میرساند . بر درخسهای بلند بکه بریدن و انداختن

آن لازمست با لامی براید و ریسمان را بر سر آن میبندد ، و باز فرو آمده بارفتا ، پس آنرا

میکشد و درختان را از زمین میغلطاند ، و یا تنه ها و تنخه های بزرگی را بشانه گرفته تا به

پیش دستگاه كشتی سازی میرساند . در فن آره كشی و دیگر کارهای نجاری نیز در

وقت ساختن یوناد و استوره و زاستاد شده بود .

در ماه نیسان هوا خیلی متعادل و خوش گذشت . مهاجران با کار كشتی سازی از

دیگر کارها نیز فارغ نه نشستند . ضررها و خسارتهائی که اشقیادر ، نظره و سیمه رسانیده

بودند همه را سر از نود ستکاری و تعمیر کردند . هر آنچه هارا درین بابت بسیار شدت

مرغان بزرگتر ساختند . طویله او تا غاهار انیز به بزرگتر کردن مجبور شدند چرا که او ناخاها پنج عدد گردیدند . دو کره آنها از سواری و همراه به کشتی شده اند حتی بقوله رانی نیز استعدادند . يك کره دیگر هنوز نو بدنيا آمده است . و الحاصل هر يك از آنها جبران بيك کاری مشغولند و هيچ يك دقيقه خود را بیکار نمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مند را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روزها از وقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگر کارها مشغول میشوند . و بوقت شام ها با جبران در دالان غرا نیتهاوز جمع آمده طعام های خوب و لذیذی که ناب حاضر میکند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که در تصورات آنها صرف ذهن میباشد وقت میگذرانند .

آرتون مانند پشپها از رفقا کنار . جوئی ندارد شب و روز یا هم یکجا بسرمیآورند . اما بیچاره آدم بساعت تیر پها و سرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما در وقت کار بقدر سه آدم کار میکند علی الخصوص در کار کشتی سازی با پا تقرو ف خیلی مهارت و غیرت بکار میبرد . آغل نیز ترك نشده است در دو روز یکبار یکی از مهاجران با همراه در انجام میروند ، سرپرستی حیوانا ترا کرده و بره و شیر را برای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرا نیتهاوز و آغل بود سر از نو تعمیر یافت . هر گاه یکی از رفقا در شب به آغل بماند با تلگراف بغرا نیتهاوز مخابره میکند .

در ۱۵ ماه مایس شکل و قیافت اسنخوان بندی کشتی نوشان میدان بر آمد . این کشتی که از جو بهای بسیار محکمی ساخته شده است بقدر صد قدم درازی و بیست قدم بردارد . اما چه فایده که درین اتمام موسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، و کار کشتی سازی به تعطیل افتاد . یک هفته دیگر نیز بسی کار کرده یکچند تخته دیگر را نیز بر بط کرده توانستند . در آخر ماه مایس هواها بسیار خرابی پیدا کرد . باد ها و بارانهای بسیار شدید بمباریدن و وزیدن ابتدا نمود با تقرو ف و آرتون هم پروان کرده حتی المقدور از کار کشتی سازی وانه ایستادند . يك میخ اگر زیاده بزنند آنرا منفعت میبهارند . اما چه

چاره که بعد از بادها و بارانها سردیهای بسیار سخت نیز و نهاده تخته ها مانند آهن سخت گردیدند. از آنرو در ۱۵ ماه حنری آن نجات از آن بضرورت تعطیل کار نمودند .  
• مهاجران می بینند که • موسم زمستان هادر جزیره لینگولن بسیار شدت می دارد .  
سبب اینرا نیز • هندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط • نجم جنوبی بسیار حث و شناوری میباشد و تا بسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده • هاربر گفت :  
— پیش ازین شما یک وقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در • موسم صیف و نشر کردن آنها در • موسم شنا شدت زمستان بسیار نمیشود • پس جزیره لینگولن چرا تابع استقاعده نیست ؟  
م — بسببی که در نصف کره جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کره جنوبی یخ پاره های ساحل بحر منجمد جنوبی بیشتر و بیشتر از بحرهای طرف شمالی پدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیره لینگولن از یخ پاره های ساحل بزرگ بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تا به نزدیکیهای جزیره ما شناوری آمده میباشد .

ها — حق دارید موسیوس و سیروس ! از قواعد کلیه • مثبتة قنیه است که قطعات جنوبیه نسبت به قطعات شمالیه سردتر و خنک تر است • چرا که کره شمس در • موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتند ، و در تابستان بسیار نزدیک میشود • لهذا اگر حرارت و برودت بسیار شدید • صادف شویم از فن بعید نیست ؟

یا -- خوب ! اما چرا • منطقه بچاره ما به اینگونه معامله ناحق دوچار بشود ؟  
م — ( تبسم ) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست • سبب اینرا نیز بگوئیم که چیست ؟  
کره ارض در اطراف شمس بر یک دایره نامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشكل یک قطع ناقصیست • شمس نیز بسببی که مرکز یکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش برود گاه به آفتاب نزدیک و گاه دور میشود ، در اثنای سفر نقطه که در تابستان بشمس بسیار نزدیک و در زمستان بسیار دور

می آید بر منطقه جنوبی تصادف میکند ، و اینست که این نقطه ها هم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینکه مذنورات چاره جستن محالست یا نفروفا ! انسانها هر قدر که عالم بشوند قواعد و اطالما تیرا که از طرف حق موضوع شده است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگار چقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همه آن معلومات در یکجا جمع و گرد آید چه یک کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !  
یا — موسی و زهرا ، همین باشید که اگر جهل ها و چیزها نیک انسان نمیدانند هم در یکجا جمع آید از آن بزرگترین کتابی بعمل خواهد آمد .

در ماه جزیران به بسیار شدت زهستان حکم خود را اجرا نمود . مهاجران در قراآتیه ها و زهرا و موسی ماندند . زهرا و موسی ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگر کسی مرا با یک اخباری از اخبارات عالم مشترک گرداند و یک نسخه از آنرا در هفته یکبار بمن برساند همه مالی که بمرات بمن برسد با نکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خود را در غراآتیه ها و زهرا و موسی نگذارند هر روز یک مشغله برای خود پیدا میکنند گاه بشکر سازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن و ساختن بادبانه های کشتی سپیدی را برای کشتی نو خود مشغول میشوند .

اما امسال مانند سالهای دیگری سرانجام نیافتند . از کشتی سپیدی لوازمات و اسباب بسیاری بدست آوردند که از جهت پوشاک و دیگر اسباب خیلی به استراحت میباشد . ماه جزیران و تموز و آگست و سپتامبر بسیار پر شدنی گذشت . امسال سرما نسبت

به سالهای گذشته خیلی زیاد تر شد و وزیده . درجه حرارت از صفر ۱۲۱ درجه فرود آمد درین اسبابهای آهنین غراآتیه ها و زهرا و موسی بسیار خوشنمایی در شعله قشایست . علی الخصوص تراشه های نجاری که از کشتی سازی بعمل آمده بود رونق و شعله وری بخا و یهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت و عافیت همه مهاجران بر کمالست ، نوپ و ژوپ نیز بکمال تند رستیت تنها

ژوب از خنك يكقدری متأثر است . لهذا برای خرد متکار صادق خود از قشهای نمدی خود بافته گی خویش یکدست البسه مکملی ساختند . این خرد متکار کار گذار که بکمال مهارت و سعی کار میکند و هیچ چیزی نمیگوید . میباید که برای خرد متکاران نوع انسان يك نمونه و سر مشقی باشد . یا تقریف میگفت :

— هر کس را مانند بوزینه اگر چار دست بوده باشد البته کار مکمل میکند .

بعد از جستجو و پالیدن کوه فراقلان بحث حتمی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ اثری و خارقه نیز درین هفتماه از او بظهور نرسید . اما جران را نیز يك فلاکت و مسیبتی نرسیده که به استمداد و اسمعانت از او مجبور شوند . توپ ، و ژوب که گاه بگاه بر کنار آخر ضرائنهاوز عووم و اوضاع غریبه اجرا مینمودند از مدتیست که آنها هم بر کنار چاه میروند و اوضاع غریبه اجرا نمیکند آیا حاسمی پنهان سراسر از جزیره بیرون برآمد ؟ یا آنکه برای حمایت و مددگاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا باز ظهور خواهد کرد یا نه ؟ که میداند ؟

زمستان گذشت . در عتقم . اه ایلول يك حادثه ظهور کرد که در آخر به نتیجه و خیسه منتج خواهد گردید . یعنی در روز مذکور سیروس سمیت چون بسوی کوه فراقلان انظار کرد دید که از تالاق کوه مذکور يك دود حقیقی با بخار آمیخته بالا میبراند .

### — باب پانزدهم —

#### فهرست

- آتش فشانی وولکان — موسم لطیف — آغاز کردن بکارها —
- پانزدهم تشری اول — يك تلگراف — يك طلب —
- جواب — رفتن بسوی آغل — يك کاغذ — دیگر
- خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —
- مد و جزر — شایان حیرت يك ضیا .

سیروس سمیت رفقارا آواز داد . رفقا نیز کارهای خود را ترك کرده به پیش مهندس

دویدند و دود و بخار ز روه کوه فرا نفلن را بکمال سکوت و اندیشه تماشا کردند. از حالا معلوم نمیشود که آیا حرارت مرکزیه بشدت تمام خواهد کفید یا کمتر اجرای شدت خواهد ورزیده هر گاه زلزله شدیدة فوق العاده ظهور نکند از غرا نیتها و زیم تهلکه ملحوظ نیست. اما اگر لا و بسوی قسم نسبت جزیره يك بجرای نوی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغل سراسر محو و ناپدید خواهد گردید.

سرازمسوز از دهنة تنوره کوه فرا نفلن دود و بخار بیابرا آمدن دوام ورزیده رفته رفته دود و بخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعله آتش پدیدار نشده است و از غرش های رعد مانند که در اتنای طوفا آنها از جاهای بسیار دور دوری بیاید از زیر زمین نیز هم چنین صداهای سنگین دوری میرسید که ازینهم معلوم میشد که در مرکز ارض امر استعمال روز بروز در افزون است و نتیجه ده هشتة کفیدن پرهیت آن نیز روز بروز در نزدیکیست مهاجران تن بتقدیر داده در کار کشتی سازی خود شب و روز بجان میکوشند. مهندس يك ماشین کوچکی که بقوت آبشار تالاب غرانت بدور و حرکت می آمد برای کشیدن اژه نیز بعمل آورد که بواسطه آن چوپها و تنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت اژه میکردند و تخته ها از آن میراوردند. در نهایت ماء ایلول قبور غه های کشتی به ستون کلفت و جسم تادای و تخته های کنار و دیوار کشتی میخ شده شکل و قیافت کشتی ظاهر گردید. اما انداختن تخته های سطح و سوار کردن دکل و ترتیب دادن باد بان و تفریق دادن کمره ها و دیگر لوازمات آن بسیار وقت دیگر به تیشه زدن و اژه کشیدن و میخ کردن موقوفست.

درین اثنا کار کشتی سازی بقدریکه گفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری و جمع کردن محصولات مشغول گشتند. باز بکار کشتی آغاز نهادند. در وقت شام مهاجران مانده و هلاک شده به غرا نیتها و زجمع می آیند و طعام شام را وقت تر خورده هان بخواب میروند. اما بعضی شبها بمکالمه و صاحبه پرداخته تا بسیار وقتها مینشینند.

امشب نیز از همان شیپایی بود که . پاجران بمکانه و صاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مپا جران بمخمیازم کشیدن آثار نهاده بنای خود ابراکذاشتند . هر يك از رفقا بر خود بسته بخوابگاه های خود رفتند . هوزیر بدتر خود نیقمانده بود بدکزرنگی تلگراف که دردالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مپا جران سراسیمه و محیرانه بدالان دریدند . در آغل بمجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا دردالان غرا بیتهاور موجود اند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل بی باک در تمام چیزی به نیست . آیا تلگراف را که کشیده است؟ رفقا بحیرت و سراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدیدند ناب گفت :

— اینچه سمر است ؟ بدک بریها باشد ؟

ها — بمعنی اوفات در هواهای طوفان الکتریک بتبدلات هوای . . . .

هار برسخن خود را پوره نتوانست چرا که مهندس در مقام ردرس میجنبتاید . زه ده تون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکانه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته

خواهد شد ما و اگر . . . .

زه ده تون هنوز سخن خود را تکلمیل نکرده بود که بار بشدت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بمچا بکی بر ماشین آمده تلگراف کشیده که :

— چه میخواستید ؟

بعد از چند ثانیه جواب رسید که :

( بمچا بکی به آغل بیاید )

سیروس بمسرت تمام بر فقا گفت :

— آخر خود را نشان داد !



بلی نهایت الامر اسراری که از مدتها در پرده بود بمیدان ظهور جلوه گرمی کرده .  
رفقا خواب و مانده گئی و همه چیز را فراموش کرده بی آنکه يك کله سخن بگویند از خرا  
تینها و زقرو آمدند . تنها توپ و زوپرا در اقامتگاه گذاشتند .

شب بسیار تاریکست ، هلال باغروب شمس غروب کرده . ابر پاره های کشیف  
بزرگ در هوا ظهور يك طوفان باد و باران را نشان میدهد . تاریکی شب مانع راه رفقا  
نمیگردد . بلا مشکلات تپه منظره وسیع را گذشته دره میان پیشه زاز بر سرک راه آغل  
پراه افتادند مهاجران یکمال هیجان و سرعت پراه میروند .

البته که به هیجان باید باشند : چرا که بعد از یکساعت در آغل شخص مجهول و  
حامی پناه میرا که از مقدار مدت لطفها و عناینهاى خارقه نمای او در اوقات ضرورت و  
ناامیدی به ایشان دستگیری و مدد رسانی کرده ، و اینچنین کارها نیکه ما فوق قوه بشریه  
میباشد از او بعمل آمده او را برای العین می بینند .

مهاجران بهمین فکرهای پیش میرفتند . ظلمت با آن درجه کشیف بود که يك ترو  
بیشتر دیده نمیشد . در جنگل هیچ صدا و ندایی شنیده نمیشد مگر صدای پایهای خود  
مهاجران . این سکوت عمومیرا اینسخن با تقرو ف که :

— کاش يك قانونسى با خود می آوردیم ؟

احلال نمود . مهندس مجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین انصداى رعد و تابش برقی نیز شنیده و دیده شد که ظهور طوفان را نشان میدهد .  
بعد از یکساعت طی مسافه دیوار تخته فی آغل را مشاهده کردند . به آغل درآمدند .  
صدای رعد نیز بیشتر گردید ! بادی بباران آهسته شديدی نیز آغاز نمود بخانه که برای  
آرتون ساخته شده بود و اصل گردیدند . بانکه حامی پنهان در خانه باشد ؟ لهذا اول  
مهاجران را يك طیش و سرت و حیرتی استیلا نموده چرا که ماشین تلگراف در همین  
خانه است . و تلگراف هم لابد که از بیجا زده شده است ! اما هیچ اثر روشنی ، و صدا

وندائی از او تافی دیده و شنیده نمیشود !

مهندس در واره رادق الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . در واره را باز کرده  
بمخانه درآمدند . ناب چاقمافی زده چراغ را سیفر و خند . هر طرف او تا قرا پالیدند  
هیچ کسی را نیافتند همه چیز از تا قرا پالیدند سبروس گفت :

— این عجب است ؟ آیا با غلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحا و عینا کلمات « چایك به آغل  
پراشید » را کشید .

بر سوماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات و اسباب تلگراف تیار و بجای خود است .  
درین اشعار بر بره نیز نظر انداخته فریاد کرد که :

— وای يك کاغذی موجود است !

• مهندس کاغذ را برداشته دید که بران به انگلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف را که نواکشیا . شده پیروی کرده پراشید »

• مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطه اقامتگاه شخص  
مجهول که سیم را از انجا تا به آغل رسانیده کشیده شده است .

همان لحظه مهندس و رفقا خط نورا گرفته راه افتادند . فانوس راه مهندس بدست

گرفته پیش پیش میرفت طوفان باد و باران نیز کسب شدت نمود . صداهای رعد و چکا

چك برق بی همدیگر در غریدن و تابیدن بود حتی بدرجه که صدای رعد هیچ انقطاع

نمی یافت و روشنی برق متصل هم دیگر در تابش بود . بروشنی برق قله کوه فرانقان را

نیز دیدند که در دود و بخار ستان مانده است .

سیم تلگراف را یافتند که بر تنهای درختها ، و در بعضی جاها بر روی زمین محدود

شده رفته است . سیم اول در میان جنگل و از انجا برداشته کوه فرانقان دراز شده

رفته است . مهاجران در کنار سیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر

بطرف ضرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل در غرش است از آترو

سیخن گفتن قابل نیست . و هم سخن گفتن درینوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .  
و بها جریان در اول امراز تنگی که در مابین سطح مایل کوه فراتقلان و نهر آبشار  
واقعه شده است خط را بر روی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخصی  
مختفی در همین دره هاوشینه های کوه در کدام غار یا تکافه گی خواهد بود . حال آنکه  
چنین نشد خط تلگراف بعد از آنکه برداشته کوه تا یکجایی امتداد یافت از آنجا بسوی  
ساحل باند بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل و کمرها و گنبد ها و دهلیزهای طبیعی  
که پیش ازین در انشای سیاحت دور جزیره با کشتی بودند و انستور آنرا دیده بودند فرو  
آمدن گرفت . و یکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .  
و بها جریان ازینجا مجبور شدند که پیروی سیم را کرده از ساحل باند آهسته آهسته  
بسوی دریافرو آیند . شدت طوفان باران پر رعد و برق نیز لحظه باحفظه در تراید بود  
که گاهی صداعته های دهشت انگیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می  
آمدند . غرش های رعد سماوی ، و صداهای مهیب زمینی که از زمین بشده و ولکان  
بر میخو است باعم آ میخند و لوله رستاخیز را بر پا داشته بود . درین اثنا از زرو و کوه  
شعله های آتش نیز در میان دود و بخار پدیدار میگردد .  
ازینجیب گذشته بود که بها جریان از ساحل باند مهیب سیم تلگراف را پیروی  
کرده به راه باریک سر نشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون از همه پستر  
یکدل احتیاط بر راه دوام داشتند .  
اگرچه تهلکه ها و بیم افتادن خیلی بسیار است ولی بها جریان بیکی از تهلکه ها و  
خمارها پروا نکرده مانند آهن پاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه  
مختفی حامی مختفی خود در تک و تاراند .  
رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف ازینک گوشه سنگهای ستون مانند ی  
دور خورده بلب دریا در میان آب فرو رفته قائب گردیده بود . مهندس سیم را بدست  
گرفته دید که بدریا فرو رفته است .

مهندس و رفقا در نیجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند . صدای نو میدی از دهنهای  
جمله شان بر آمد اگر این هیجان و اضطراب ، مهاجران باشد بی اختیار خود را در پی سیم بدریا  
خواهند انداخت ! اما يك ملاحظه و مطالعه . مهندس بر رأی همه ، عقول و مقبول افتاده صبر و  
آرام گرفتند . مهندس رفقا را يك مغاره كوچكى كه در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت :  
— در نیجا يك قدری مكث و درنگ نمانیم ، زیرا حال دریا بحالت مداست ، پس از آنكه  
جزر آغاز کند راه باز میدان ظهور خواهد نمود .

رفقا بر بنسخن محل اعتراض نیافتند . لهذا يكچند ساعت انتظار کشیدن لازمست  
مهاجران در مغاره مذکور بر همدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب  
و هیجان شان خیلی زباده بود . آیا با چگونه مخلوق خارق العاده ملاقی خواهند شد ؟  
آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود ؟

بعد از نیم شب يك ساعت مهندس قانونس را گرفته بکنار دریادر پیش سیم آمد . دید كه  
آب دریا يك كمی فرو نشسته است ، و دهن يك مغاره بسیار بزرگی میدان يك كتری به  
بر آمدن آغاز نهاده است . سیم در میان این مغاره ممدود گشته رفته است .  
سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت كه :  
— بعد از يك ساعت راه كشاده میشود .

ز — یعنی راه هست ؟

م — البته هست ، دهن يك مغاره بسیار بزرگی كتری پیدا شده است !  
ها — اما گمان میبرم كه اگر این مغاره میدان هم بر آید باز هم آب بسیاری در آن خواهد  
ماند !

م — با مغاره بستانها خشك شده مارفته خواهیم توانست یا برای بردن ما يك واسطه خوا  
هد آمد ؟

يك ساعت دیگری نیز گذشت . مهاجران همه كی بکنار دریا آمدند . در ظرف این  
سه ساعت آب دریا بقدری از زده قدم فرو نشسته بود . مدخل مغاره مانند كان يك طاقی